

از: ابراهیم خراسانی پاریزی

# خلاصه کتاب تاریخ در ترازو

اثر: دکتر عبدالحسین زرین کوب

خلاصه کتاب استاد فقید ادب و فرهنگ معاصر دکتر عبدالحسین زرین کوب را چاپ می‌کنیم تا خوانندگانی که اصل کتاب را نخوانده‌اند از جوهر مطالب آن بهره‌مند شوند و یادی نیز از آن بزرگ و ادای احترامی به او شده باشد.

## در بین فوایدی که قدما برای تاریخ ذکر کرده‌اند یکی این نکته است که از تاریخ، هم آشنایی با عقاید و ادیان حاصل می‌شود و هم می‌توان دردها و گرفتاریهایی را که در زندگی پیش می‌آید با توجه به تجارب گذشته رفع و درمان کرد

### ۱. فایده تاریخ - لذت یا شناخت؟

بهره‌ای که دارندگان عنوان مورخ در دربارها از عنوان خویش می‌بردند بیشتر به خاطر چیزهایی بود که در تاریخ نمی‌نوشتند یا حقیقت را دگرگون جلوه می‌دادند و این البته نمی‌تواند از فواید تاریخ باشد. در بین فوایدی که قدما برای تاریخ ذکر کرده‌اند یکی این نکته است که از تاریخ، هم آشنایی با عقاید و ادیان حاصل می‌شود و هم می‌توان دردها و گرفتاریهایی را که در زندگی پیش می‌آید از روی آن و با توجه به تجارب گذشته رفع و درمان کرد. در واقع با ذکر این دو فایده عمده، قدما می‌خواستند تاریخ را، هم مرادف علم ادیان بخوانند و هم در ردیف علم ابدان. شک نیست که شناخت ادیان و عقاید در نزد قدما اهمیت بسیار داشته است و از مورخان بزرگ دنیای اسلام کسانی چون مسعودی، یعقوبی و ابوریحان بیرونی مخصوصاً به آنچه مربوط به عقاید و ادیان بوده است توجه خاص داشته‌اند.

از بین فواید تاریخ آنچه هنوز اهمیت خود را دارد یکی توجه به جنبه عملی و اخلاقی تجارب تاریخ است که هر چه بر میزان این گنجینه افزوده می‌شود فوایدی نیز که از آن حاصل تواند شد افزونی می‌گیرد از اینجاست که تاریخ را به علم ابدان - علم طب - شبیه کرده‌اند همچنانکه اطباء از بیماریهای گذشتگان دستور کار برای خویش می‌سازند اهل خبر نیز از حوادث گذشته سرمشق می‌گیرند این همان فایده‌ای است که یونانی‌ها از تاریخ پراگماتیک می‌جسته‌اند.

این عبرت‌انگیزی تاریخ نزد مسلمین و نزد کشیشان قرون وسطی اهمیت خاص داشت اخوان الصفا گویا فایده عمده تاریخ را همین بهره‌ای می‌شمردند که زاهدان، عابدان و متذکران از تأمل در آثار قرون گذشته و از نظر در احوال گذشتگان ممکن بود بدست آورند یک مورخ مصری گمان می‌کرد که تاریخ اگر جز تذکر همین نکته که «دنیا بقایی ندارد و در آن هیچ چیز چنانکه هست نمی‌ماند» فایده دیگری نمی‌داشت، همین فایده برای آن بسنده بود. در واقع تاریخ نزد زاهدان و واعظان خدمتگزار دین بود و فایده دیگری نمی‌داشت و فایده عبرت‌انگیزی آن هم عاید حیات دینی می‌شد و به همین سبب بود که ابن‌اثیر این نکته

را از فواید اخروی تاریخ می‌شمرد و توجه به همین فایده اخروی بود که تاریخ را از جهت وعظ و منبر بود که بسیاری از قدما فایده تاریخ را محدود می‌دانستند و غالباً آن را به عنوان یک علم سودمند تلقی نمی‌کردند.

تاریخ چه فایده دارد؟ همواره سؤالی است که برای هر پژوهشگر تاریخ باقی است یک فایده عمده تاریخ بی‌شک همین است که به انسان کمک می‌کند تا خود را بشناسد، خود را از دیگران تمیز دهد و با مقایسه با احوال دیگران انگیزه‌ها و اسرار نهفته رفتار خویش را - چنانکه هست و چنانکه باید باشد - دریابد. انسان در ضمن مطالعه تاریخ و در طی بررسی احوال کسانی که اهل نظر یا اهل عمل بوده‌اند، بهتر می‌تواند رسالت خود را ارزیابی کند و در ارتباط با دیگران حق خویش و مسئولیت را بشناسد آنچه دین یا اخلاق و علم حقوق یا اقتصاد ممکن است به انسان تعلیم دهد فقط نظری است. نمونه واقعی عمل را فقط تاریخ به انسان یاد می‌دهد تاریخ ما را با کسانی که قدرت و ضعف آنها، حتی اگر بوسیله مورخ نیز عادلانه و درست توصیف نشده باشد قابل تصور و حتی در خور تصدیق است و روبرو می‌کند و از قدرت و ضعف آنها نمونه‌هایی ارائه می‌کند که انسان می‌تواند از بررسی آنها آنچه را باید کرد و آنچه را نباید کرد بیاموزد.

نیچه در بحث از سود و زیان تاریخ می‌گوید اگر تاریخ مورد حاجت است برای کمک به زندگی و عمل است نه برای آنکه انسان را از زندگی و عمل بازدارد. مع‌هذا نیچه تصدیق می‌کند که تاریخ، انسان را با کارهای بزرگ اعصار گذشته آشنا می‌کند و فعالیت آفرینندگی را در انسان برمی‌انگیزد و وی را به ادامه سنت‌های افتخارآمیز گذشته تشویق می‌نماید.

بدینگونه تاریخ تا آنجا که به زندگی خدمت کند سودمندیش را نمی‌توان انکار کرد زیان و گزند آن وقتی آشکار می‌شود که آن را به علمی که هیچ تعلقی به زمان حاضر ندارد تبدیل کنند که در آن صورت از انسان موجودی که جز مجموعه‌ای از اطلاعات نیست خواهد ساخت.

با این همه نیچه با جزم و قاطعیت خاطر نشان می‌کند

مخالفان ارزش تاریخ می‌گویند تاریخ همیشه می‌گوید چنین و چنان شد و اخلاق همیشه تعلیم می‌دهد که باید چنین و چنان باشد و چنانچه به گواهی تاریخ آنچه چنین و چنان شد اگر وقوع آن تا آن حد که بعضی هواخواهان تاریخگرایی می‌گویند منطقی و اجتناب‌ناپذیر بوده باشد دیگر به اینکه حق بود چنین و چنان می‌شد ارزش نمی‌توان نهاد و در این صورت تاریخ و رابطهٔ علیت که تاریخ‌گرایان آن را تا سرحد آنچه «ضرورت تاریخ» می‌خوانند محقق شمرده‌اند دیگر جایی برای اخلاق باقی نمی‌گذارد.

در صورتی که چنین نیست، بلکه در واقع آشنایی با تاریخ انسان را از بسیاری فریبهای حقاقت‌آمیز، از بسیاری دلخوشی‌های بی‌حاصل نگه می‌دارد و نگاه انسان را، آن مایه قدرت تعمق می‌بخشد که در ورای حوادث نفوذ کند و زندگی محدود و کوتاه خویش را - از طریق تاریخ - با زندگی گذشتگان، با زندگی دراز گذشته انسانیت پیوند دهد و آن را عمیقتر و پرمعناتر کند. بدینگونه با یادآوری اشتباههای بزرگ گذشته، با تذکر جنایت‌ها و بدبختیهای گذشتگان تاریخ می‌تواند انسانیت را از تکرار آنها و لاقل از اینکه با عمد و اختیار خویش به نظایر آنها دچار آید، بازدارد. بعلاوه هر کس - هر حرفه‌ای که دارد می‌تواند از تاریخ برای توسعه و تکمیل کار خویش استفاده کند، در آنچه به کارهای عمومی، مدنی و مخصوصاً به آنچه مدیریت می‌خوانند مربوط می‌شود، تأثیر و فایدهٔ تاریخ بیشترست. از جمله در حرفهٔ روزنامه‌نگاری، در دادگاهها و نیز در کارهای مربوط به سیاست تاریخ می‌تواند مایه‌ای برای توفیق بیشتر باشد. اینکه در سیاست بدون آشنایی با تاریخ، واقع‌بینی غیرممکن است باعث شده که این آشنایی با تاریخ‌راحتی فرمانروایان قدیم غالباً به چشم ضرورت ببینند.

از فواید دیگر تاریخ لذت‌انگیزی آنست در مورد تاریخ چنین است که آشنایی با تمام آنچه را پیرامون انسان است معنا و جاذبهٔ دیگر می‌بخشد و همین نکته است که زندگی مورخ را از لذت‌های بی‌نام سرشار می‌کند. مورخ حتی در آداب و رسوم رایج زندگی روزانه و در خرافات و عقاید کودکانهٔ جاری روزگار خویش با چشم کنجکاوار می‌نگرد لذت دریافت گذشته‌های جاندار، لذت مستغرق شدن در لحظه‌های نزدیک به شروع یک تاریخ را درک می‌کند.

تجربهٔ قبرستان شاید خالصترین فلسفه‌های تاریخ را به انسان ظلم و جهول بتواند تلقین کند. تماشای یک

که افراط در تاریخ و تاریخ‌نگری پر و بال عمل را که بر شور و هیجان عاری از احتیاط و بر فراموش گذشته‌ها مبتنی است فرو می‌بندد. البته این بیان نیچه نیز گراف‌گویی شاعرانه است چون کار مرد عمل وقتی در خور ستایش است و یا منشأ اثری قابل ملاحظه که بر تفکر و سنجش در سوابق و عواقب آن مبتنی باشد نه آنکه از یک شوق دیوانه‌وار و غیر منطقی برآید.

البته ایرادهای برخی افراد بر تاریخ و سودمندی آن در اینکه تاریخ علم نیست و هرگونه فایده‌ای را در نظر اهل علم از آن سلب می‌کرد این طرز تلقی هم اختصاص به شرق و مسلمانان نداشت حتی در قرون اخیر نیز در اروپا گه‌گاه به همین چشم به تاریخ نگریسته‌اند. یک متفکر ایتالیایی به نام دلفیکو کتابی نوشته به نام «اندیشه‌هایی در باب تاریخ، عدم قطعیت و بی‌فایده‌گی آن» این نکته که بسیاری از حوادث تاریخ جز تکرار وقایع یا یک رشتهٔ تصادف و اتفاق به نظر نمی‌آید دستاویز عمده بوده است. رنسی متفکر دیگر ایتالیایی نیز تاریخ را عبارت از یک سلسله تصادف و اتفاق می‌داند که با رمان و قصه تفاوت زیادی ندارد.

در واقع کسانی که فایدهٔ تاریخ را به کلی انکار می‌کنند گمان دارند تاریخ فقط یک رشتهٔ اتفاقات است که بین آنها پیوند علت و معلولی وجود ندارد و بنابراین در تاریخ همه چیز دایم تبدل می‌یابد و نمی‌توان از آن ضابطه و قاعده‌ای ساخت. نکتهٔ دیگری که تاریخ را به نام آن محکوم کرده‌اند مسألهٔ اخلاق است و مغایرت نتایج تاریخ با اخلاق است. پل والرئ شاعر و متفکر معاصر فرانسوی با تأسف خاطر نشان می‌کند که تاریخ خطرناکترین فرآورده‌ای است که کیمیای عقل انسانی فراهم آورده است و تاریخ ملت‌ها را به رویاپروری می‌کشاند و ملت‌ها را تلخ، مغرور، تحمل‌ناپذیر و پرمذا می‌کند. کلام والرئ نیز با تمام لطف بیان شاعرانه‌اش تازگی ندارد و تکرار اعتراض کسانی است که تاریخ را در خط سیری مخالف اخلاق می‌نگریسته‌اند حتی‌نیچه که اخلاق جاری را با شدت و خشنونت انتقاد می‌کرد وی نیز در نقد ارزش تاریخ از مفهوم اخلاق بعنوان سنگری بر ضد تاریخ استفاده کرد.

## مجردترین و خاص‌ترین لذتی که از تاریخ حاصل می‌شود یک نوع تجربه عرفانی است: وجدان وحدت و استمرار. تاریخ انسانیت شاید به حقیقت چیزی جز همین وحدت و استمرار نیست

قبرستان، نمونه عبرت و تأثر دارد و گه گاه مایه الهام مورخ نیز هست. بدون شک تاریخ، زندگی است یا تمدید زندگی است در بُعد گذشته آن. بدینگونه تأثیر قبرستان رمزینست از تأثیر انکارناپذیری که مرگ دارد، در توجه دادن انسان به تاریخ. گویی در برخورد با مرگ، با هر آنچه تصور مرگ و زوال را القاء می‌کند، پیش از هر وقت دیگر انسان متوجه تاریخ می‌شود و می‌کوشد تا پله‌ای از تاریخ گردد و وجود خویشتن بتند تا در حفاظ پوسسته سخت و درخشان آن خویشتن را بی‌گزند و جاودانه تصور کند. با اینهمه، اگر مرگ و زوال غالباً انسان را متوجه تاریخ می‌کند ولی تاریخ همواره نشانه حیات است نه نشان مرگ. نشانه آنست که انسان درین دنیا زیسته است و بوده است و هست نه نشان آنکه مرده است و تسلیم مرگ و نابودی شده است مخصوصاً مورخ باید بیشتر به این نکته توجه کند که انسانها چطور زیسته‌اند نه اینکه چطور مرده‌اند.

البته آنچه روح انسان امروز را به سوی تاریخ می‌کشاند دیگر اندیشه «رستاخیز گذشته‌ها» نیست. علاقه به درک مفهوم زمان و دغدغه در باب سرنوشت انسانی است زیرا تاریخ امروز دیگر تنها حدیث دیروز نیست، حدیث دوام و استمرار است و حدیث فرداست. حتی در طی نیم قرن اخیر مفهوم تاریخ جلوه دیگری یافته است و نفوذ روشهای جدید علوم انسانی آن را از اشتغال به مسائل ماوراء منصرف کرده است و به توجیه احوال و موارد موجود کشانیده است بدینگونه در مفهوم امروزی آن تاریخ یک زندگی است نه زندگی طبقه یا ملت خاص، بلکه زندگی تمام انسانیت که با یکدیگر پیوند ناگسستنی دارد و شاید دیگر نتوان عناصر و اجزاء آن را از هم جدا کرد و شعور انسان به تاریخ نوعی شوق و هیجان نهفته به زندگی است به زندگی انسانی که از محدودیت زندگی قومی، نژادی و مذهبی برتر است. در بین لذت‌های تاریخ می‌توان آن لذت را یاد کرد که آشنایی با تاریخ در ضمن مطالعه شعر و ادب به انسان عرضه می‌کند، در واقع از شعر و ادب تمتعی که برای مورخ حاصل می‌شود به مراتب عمیق‌تر و پربارتر از تمتعی است که مردم عادی ممکن است از مطالعه شعر و ادب به دست آورند. بعضی آثار

ادبی هست که التذاذ واقعی از آنها تا حدی موقوف آشنایی با تاریخ است. بعلاوه، خواندن کتابهای تاریخ، بیوگرافی‌ها و قصه‌هایی تاریخی لذتی از نوع لذت مسافرت در سرزمین‌های ناشناخته دارد در بین فواید و لذت‌های دیگری که از تاریخ حاصل می‌شود بدون شک تأثیر اخلاقی را نباید کم اهمیت تلقی کرد چرا که انسان را با قهرمانان گذشته رویاروی می‌کند روح وی را تصفیه می‌کند و به وی کمک می‌کند تا در هر چیز زندگی را یک بار دیگر احساس و تجربه نماید. تاریخ وجدان انسان را توسعه می‌دهد کمال می‌بخشد و مجهز می‌کند و حتی اگر تاریخ چیزی هم جز یک رشته سفاقت و جنایت نباشد به انسان یاد می‌دهد که نسبت به این مایه ضعیف‌ها و پستی‌های انسان همدردی و تسامحی که در خور انسانیت است داشته باشد.

مجردترین و خاص‌ترین لذتی که از تاریخ حاصل می‌شود یک نوع تجربه عرفانی است: وجدان وحدت و استمرار. تاریخ انسانیت شاید به حقیقت چیزی جز همین وحدت و استمرار نیست در واقع تاریخ به ما می‌آموزد که زندگی ما به زندگی تمام افراد جامعه و قوم ارتباط دارد و زندگی جامعه و قوم ما نیز به زندگی جوامع و اقوام دیگر پیوسته است چنانکه زندگی تمام اقوام و جوامع انسانی با رشته‌ای نامرئی به همدیگر وابسته است. بعلاوه این اتصال فرد با تمام دنیای انسانیت تنها محدود به دنیای حاضر - به زمان جاری - هم نیست بلکه با دنیای گذشته و با آنچه در آینده خواهد بود نیز پیوند و اتصال دارد و این استمرار امری است که وجدان آن نشان می‌دهد که وجود انسان معنا و هدف دارد و حتی مرگ افراد آن را به پایان نمی‌رساند و اینجاست که تاریخ دلهره‌پوچی را که افرادی مثل سارتر و کامو آنهام با کابوس آن درگیرند زایل می‌کند.

### ۲. تاریخ و اسطوره<sup>۲</sup>

ارسطو تاریخ را از آن جهت که با واقعیات جزئی و با اموری که به عقیده وی در آنها «محتمل» بودن ضرور نیست سروکار دارد. از شعر که سر و کارش با واقعیات

## در واقع سنخیت بین ماده تاریخ و ماده شعر

به قدریست که ژان ژاک روسو با مبالغه شاعرانه‌ای که لحن ظریفی

دارد می‌گوید: «تاریخ عبارت از آن است که از بین چند دروغ آن را

که به حقیقت نزدیکتر است برگزینند.»

قصص در بعضی مجموعه‌های قدیم تاریخ ایران در کنار هم ذکر شده‌اند مانند مجمل‌التواریخ و القصص. در قرآن آنچه از احوال پیغمبران و اقوام گذشته از باب عبرت و تذکر آمده است قصص خوانده شده است اما همه آنها در نزد مسلمین از مقوله تاریخ به شمار می‌رفت. در شاهنامه نیز آنچه بعنوان «داستان» یاد می‌شود گهگاه در نزد شاعر مفهوم تاریخ است در تفاوت این دوم مفهوم بیان ولتر معروف است. وی می‌گوید تاریخ قصه‌ای است که بعنوان حقیقت روایت می‌شود در صورتی که قصه، تاریخی است که آن را بعنوان دروغ نقل می‌کنند، حتی شاید با قدری مبالغه بتوان گفت تاریخ، زمانی است که قهرمانانش وجود واقعی دارند در صورتی که زمان، تاریخی است که قهرمانان آن اشخاص فرضی هستند. اینکه تاریخ و قصه را گه‌گاه به یک لفظ بیان می‌کنند از همین جاست.

در واقع سنخیت بین ماده تاریخ و ماده شعر بقدریست که ژان ژاک روسو با مبالغه شاعرانه‌ای که لحن ظریفی دارد می‌گوید: «تاریخ عبارت از آن است که از بین چند دروغ آن را که به حقیقت نزدیکتر است برگزینند.» برخی نیز از تاریخ تلقی تفریح از خواندن وقایع نموده‌اند، البته این طرز تلقی از تاریخ که برای آن هدف تفریح قائل شده‌اند مورد نقد قرار گرفته، پولیبیوس مورخ معروف می‌گوید: هدف مورخ نباید مثل هدف شاعر و درام‌نویس، تخیل‌انگیزی و ایجاد احساس باشد بلکه غرض وی باید تعلیم حقیقت باشد و بس.

در هر حال تاریخ از قدیم گاه آئینه عبرت تلقی شده و گاه یک ترازوی معیارسنجی، در واقع تاحدی همین توقع‌هایی که انسان از تاریخ داشته است در تاریخ یک نوع خودآگاهی بوجود آورده است تا به جستجوی روشهای مطمئن در تاریخ‌نویسی بپردازد و نیز به بررسی غایت و معنای حوادث تاریخی - فلسفه تاریخ - بپردازد.

ارسطو در تفاوت عمده بین کار شاعر و مورخ عقیده دارد که هنر سرو کارش با ساختن است، در صورتی که سرو کار علم با دانستن است از طریق اصل و ضابطه. این گفته ارسطو نشان می‌دهد که تاریخ چون با ساختن، سر و کار ندارد پس به مقوله هنر تعلق ندارد و اینکه در نظر او

کلی و با امور «محمّل» هست فروتر می‌شمرد و شعر را از تاریخ فیلسوفانه‌تر می‌خواند اینکه ارسطو تاریخ را فروتر از شعر می‌شمرد خود حاکی است از آنکه ارسطو این مجموعه روایات را که از مشهورات و منظونات و نظایر این قضایا ترکیب می‌شد و در زمان وی تاریخ در حقیقت چیزی جز آن نبود، نمی‌توانست در شمار علم و حکمت درآورد و حتی نه در ردیف قیاسات شعری.

این طرز قضاوت بدبینانه در باب تاریخ، مدت‌ها همچنان مثل یک میراث کهن برای فلاسفه مانند حتی در دوره دکارت که تاریخ خیلی از حدود ابتدایی قبل از ارسطو گذشته بود. این طرز فکر در خاطر وی رسوخ داشت دکارت آگاهی بر وقایع مهم تاریخی را مایه بلندی طبع و پرورش قوه تعقل در آدمی می‌دید. در عین حال تاریخ را مثل افسانه‌ها امری می‌دانست که انس با آن بسیاری از امور را که ممتنع است ممکن بنظر می‌آورد و چون مورخان حوادث را مهمتر یا حقیرتر از آنچه هست جلوه می‌دهند تا مردم را به خواندن آنها راغب سازند.

با اینهمه با تکامل تاریخ‌نویسی اندک اندک این بدبینی نسبت به تاریخ تعدیل حاصل شد حتی یک فیلسوف و نقاد عصر ما، بندتو کروچه (۱۸۶۶-۱۹۵۲) تاریخ را عین فلسفه دانست و مدعی شد که هر فیلسوف در عین حال مورخ است و هر مورخ فیلسوف. کروچه تاریخ را به عنوان فلسفه متحرک تلقی کرد و حتی این قول را پذیرفت که تاریخ را باید فلاسفه بنویسند. در هر حال مباحثاتی که درباره اینکه تاریخ آیا علم است یا فلسفه، شعر است یا حقیقت، هدف دارد یا از هر گونه هدف خالی است و این گفتگوها بود که سرانجام منجر به پیدایش فلسفه تاریخ به معنای اعم شد.

ارتباط تاریخ با شعر که ارسطو در فن شعر مطرح کرد حاکی از قدیمی‌ترین تصویری است که عامه یونانیان در باب ماهیت تاریخ داشته‌اند یعنی قرابت تاریخ با شعر و ادب. اینکه ارسطو اساس شعر را عبارت از قصه می‌داند، نشان می‌دهد که مراد او مناسبت بین تاریخ با قصه است. این قرابت چنان است که در ادبیات قدیم ما نیز گه‌گاه بین روایات تاریخ با قصه فاصله چندانی نیست. تواریخ و

تاریخ از مقوله مسایل مربوط به شناخت است، اما شناخت جزئیات یعنی اینکه در نظر او شناخت در تاریخ به جزئیات و افراد منحصرست.

نکته دیگری که در این باب باید به آن توجه کرد این است که اساطیر راجع به خدایان و پهلوانان کهن نیز که در نزد غالب اقوام جهان ماده شعر و حماسه است در هنگام پیدایش و نزد اولین کسانی که آنها را نقل کرده‌اند اختراع صرف نبوده‌اند و ناچار هسته‌ای از حقیقت داشته‌اند. جامباتیستا ویکو (۱۶۶۸-۱۷۴۴) حکیم ایتالیایی می‌گوید: چون انسانهای بدوی قوه ابداع و ابتکارشان محدود بوده است پس این گونه اساطیر را از خود ساخته‌اند و این روایات آنها می‌بایست در اصل عبارت بوده باشد از «روایات راست و جدی» که بعدها دستخوش دستکاریهایی شده است. اگر چه بیان ویکو خالی از ایراد نیست، اما رابطه‌ای را که وی بین اساطیر و تاریخ بیان می‌کند نمی‌توان محل تردید یافت و قاعده معروف عامیانه «یک کلاغ چهل کلاغ» می‌تواند این دعوی را توجیه و تأیید کند.

در بین جوامع امی مثل اعراب جاهلی، انساب و ایام که در واقع تاریخ اعراب جاهلی بود فقط مستند به روایات شفاهی بود. در این نوع نقل که به صورت شفاهی است همیشه آفت فراموشی، بی‌دقتی و شتابزدگی در نقل هست و اغراض شخصی، تسلیم به خیالهای قصه سرایان و رعایت قدرت مراجع<sup>۳</sup> نحوه تکوین اساطیر را از «واقعیات تاریخ» توجیه می‌کند.

شناخت اساطیر از تاریخ در ادوار قبل از تاریخ البته دشوارترست اما قسمتی از اسباب و علل پیدایش اساطیر را در ادوار تاریخ می‌توان معاینه نمود. تفاوت اساطیر با قصه‌های عادی این است که روایان، آنها را برخلاف قصه‌های عادی راست می‌پندارند و گویی گمان روایان قدیم آنها نیز برین بوده که آنچه در آن روایات است واقعاً روی داده است و همین نکته است که آنها را بیشتر در مقوله روایات تاریخی وارد می‌کند.

به علاوه بیشتر آنها (اساطیر) به این مقصود بوجود می‌آیند که حادثه‌ای، اعتقادی یا رسمی را توجیه کنند و در حقیقت اساطیر از همین لحاظ با ادیان بدوی، با آداب و مناسک دینی و با تواریخ قومی ارتباط پیدا می‌کنند قسمتی از آراء فلسفی قدما بر اساطیر مبتنی بوده است تاریخ‌نویس یونانی به نام یوهاموس که در قرن سوم قبل از میلاد کتابی به نام تاریخ مقدس نوشت مدعی شد که این خدایان یونان باستان در اصل فرمانروایان و پهلوانان

بوده‌اند که چون کارهای قهرمانی و شگرف انجام داده‌اند در اذهان عامه، جنبه خدایی یافته‌اند، بنابراین ارتباط نزدیک اساطیر و تاریخ را نشان می‌دهد. البته در پاره‌ای موارد تفکیک تاریخ از اساطیر مشکل است و ملاک آن شاید برحسب طرز فکر و درجه تکامل اقوام و نسلها تفاوت دارد.

شباهت اساطیر پاره‌ای اقوام به حدی است که در بعضی موارد مورخ را به حیرت وامی‌دارد. شک نیست که این همانندیها را همیشه نمی‌توان حاکی از وجود یک مأخذ مشترک بین اقوام تلقی کرد. در بعضی موارد ناشی از وحدت طرز معیشت و فکر است، البته این شباهت وقتی در اساطیر اقوام شرق نزدیک با اقوام اروپایی به چشم می‌خورد می‌توان آن را از نفوذ مستقیم یا از عکس‌العمل ناشی از آن دانست. البته این آمیختگی عناصر ناهمجنس گونه‌گون در یک اسطوره واحد نه فقط استفاده مورخ را از اساطیر دشوار می‌کند، بلکه در کار شناخت اساطیر نیز دشواریها بوجود می‌آورد. در بعضی موارد مشکل آن است که معلوم شود آیا خدایان کهن در اساطیر تبدیل به موجود انسانی شده‌اند یا انسانهای قهرمان در اذهان روایان اساطیر، رنگ خدایی گرفته‌اند.

با اینهمه، اساطیر مخصوصاً در آنچه به آغاز تاریخ اقوام مربوط است نقش و تأثیری پیچیده‌تر دارد و وجود انواع اساطیر، سپیده‌دم تمام تاریخ انسانیت را ابرآلود کرده است و حتی تیرگی و ابهام آن هنوز هم در افق تاریخ باقی است و قطع نظر از دعوای جاهلان و بی‌حجت که از روی تعصب گه‌گاه اظهار می‌شود از اساطیر تاکنون هیچ توجیه جامعی که مورد قبول بیشترینه صاحب نظران باشد ظاهراً عرضه نشده است.

بعضی محققان مثل مانهارت واتیلور کوشیده‌اند اساطیر را بر مبنای اطلاعات ناشی از مردم‌شناسی تفسیر کنند و حتی بعضی نیز در این میان خواسته‌اند اساطیر تمام اقوام عالم را به وسیله تصورات مربوط به پدیده‌های طبیعت توجیه نمایند، البته اینگونه توجیه‌ها غالباً چیزی جز یک توجیه محدود، کوتاه نظرانه عرضه نکرده است. با اینهمه اگر یک توجیه جامع و کامل نمی‌توان در باب

فلسفه عالی‌ترین صورتهای معرفت بشمار می‌آید. اما اکنون تاریخ نه فقط بر فلسفه برتری جسته است، بلکه آن را نیز دارد نابود می‌کند.

در واقع نزد قسماً معرفت تاریخی حصولش غیرممکن بود چراکه فقط بر جزئیات مبتنی بود نه کلیات، اما در زمان ما این اندیشه پیدا شده است که هرگونه معرفت، تاریخی است و فلسفه واقعی هم عبارتست از فلسفه تاریخ یا فلسفه‌ای که فقط از نظرگاه تاریخ‌گرایی بدان بنگرند.

مع هذا اگر تاریخ نتواند رویدادها و دگرگونی‌های آن را به هم پیوند دهد نمی‌توان آن را علم خواند و وقتی می‌توان آن را علم خواند که به توجیه حوادث می‌پردازد و بیان می‌دارد که حوادث چرا چنین اتفاق افتاد نه طور دیگر.

در این حوادث البته اگر آنچه، رابطه علیت خوانده می‌شود و «جبر تاریخ» و «نقش شخصیت» هر دو از آن ناشی شده است، بکلی نفی شود، تنها مشیت الهی باقی می‌ماند که در بیان آن مورخ اگر به جبر نگراید ناچار باید گه‌گاه به معجزه و خرق عادت یا به تصادف و اتفاق قائل شود.

نفی قاعده علیت در تاریخ، بعضی متفکران را نیز به آنجا کشانیده است که تاریخ را همچون مجموعه ساده‌ای از اتفاقات و تصادفات تلقی کنند و از مقوله داستان بشمارند که اگر بین اجزاء آن ارتباط علت و معلولی هم هست آن ارتباط امریست که مخلوق ذهن نویسنده داستان است نه مربوط به عالم واقع و با همین تصورست که شاتوبریان نویسنده فرانسوی می‌گوید: تاریخ فریبکاری محض است و همواره به همان صورت باقی می‌ماند که یک نویسنده بزرگ آن را پرداخته باشد. این تصور درباره تاریخ وقتی در خاطر می‌آید که تاریخ مجموعه‌ای از حوادث اتفاقی باشد، در صورتی که اتفاق و تصادف همه امری نیست که آن را نتوان به رشته‌ای از علت و معلول پیوست. گاهی رشته علت و معلول با فقدان اسناد و آثار مفقود می‌شود. این جریان به مورخ فرصت می‌دهد تا در آنجا از مجموعه اسباب و علت‌های حوادث حتی به تعداد محدودی هم احاطه ندارد برای عواملی که وی از وجود آنها هیچگونه اطلاع حسابی در دست ندارد نیز حسابی باز کند.

اموری نیز هست که با ضرورت‌های تاریخ مغایرت دارد و مورخان چون اسباب و علل آنها را نمی‌دانند از آنها تعبیر به معجزات می‌کنند. درست است که آنچه معجزات

اساطیر عرضه کرد و وجود آن را مخصوصاً در عقاید عامه، در بین تمام اقوام انسانی می‌توان محقق شمرد.

رویهمرفته اساطیر کشف و ادراک بدوی انسان را - از وجودی که برتر از اوست و با او و دنیای پیرامون او ارتباط ناگسستگی دارد - به صورت قصه و افسانه بیان می‌کند. از دیدگاه مورخ اساطیر دیرینه، تدریجاً در طی قرن با خرافات دیگر که غالباً مولود خود آنهاست بهم می‌آمیزد و مجموعه متحرک و متغیری را به وجود می‌آورد که قسمت عمده‌ای از دنیای ناخودآگاه ضمیر انسان امروز را تشکیل می‌دهد و آن را به هیچوجه نمی‌توان در تمام اشکال و صورتهای گونه‌گون آن نفی کرد و اساطیر و شوقی که انسان به آن دارد هرگز به کلی از ذهن انسان ریشه کن نمی‌شود بلکه به اقتضای زمانه نه رنگ خود را عوض می‌کند و هر شکل آن جوابگوی تقاضای تازه‌ای است.

اندیشه قهرمان‌پرستی هم که تاریخ ملّی اقوام جهان را رنگ حماسه می‌دهد غالباً از اساطیر و از فکر پرستش اجداد مایه می‌گیرد تأثیر اساطیر در این مورد تا حدی است که حتی از شکست واقعی ملت‌ها نیز می‌تواند چیزی بسازد که برای آنها مایه تسلیت و حتی مایه غرور باشد.

بنابراین چون تمام آنچه به قلمرو اساطیر تعلق دارد با حیات انسانی مربوط است و به فکر عامه مردم ارتباط دارد به قلمرو تاریخ نیز می‌تواند تعلق داشته باشد و هیچ خط مرزی نمی‌تواند دنیای تاریخ را به کلی از دنیای اسطوره و دنیای شعر جدا کند. در ارتباط با فلسفه و تاریخ باید گفت فلسفه انسان را بطور کلی و تقریباً به عنوان امر مجرد مطالعه می‌کند، اما تاریخ با انسان مجرد سروکار ندارد. انسان واقعی را مطالعه می‌کند با تمام دگرگونی‌های فردی و نوعی او.

بنابراین فلسفه تاریخ هم برای خود قلمروی وسیع مطالبه می‌کند و گمان می‌رود فلسفه واقعی همان است که سروکارش با انسان واقعی و با سرنوشت اوست. بنو توکرو چه با بالغه شاعرانه‌ای که همیشه رنگ خاصی به بیان فلسفی او می‌دهد خاطر نشان می‌کند که تاریخ روزگار درازی محقرترین اشکال معرفت تلقی می‌شد در حالیکه

## دیوید هیوم مورخ و فیلسوف انگلیسی خاطر نشان می‌کند که وقتی انسان تواریخ قدیم ملل را می‌خواند خود را در محیطی می‌یابد که قوانین طبیعت حکومت واقعی ندارند. جنگ، انقلاب، طاعون و مرگ، معلول اسباب طبیعی که به تجربه درمی‌آید نیست

مجال ظهور پیدا می‌کند که عبارتست از فکر تصادف و اتفاق.

در واقع گه‌گاه به نظر می‌آید پاره‌ای وقایع که در تاریخ انسانیت پیش آمده چنان غیر ضروری بوده است که کاملاً می‌توانسته شکل دیگر داشته باشد البته بسیاری «اگر»ها در باب حوادث است که در عالم خیال سیر تاریخ را عوض می‌کند چرا که آنچه واقع نشده است و فقط می‌توانسته است واقع شود خارج از قلمرو تاریخ است و تاریخ فقط شامل امریست که واقع شده است. مع‌هذا این نکته که در تاریخ مثل طبیعت اموری هست که واقع شدن آنها در شرایط محدود فعلی علم انسانی، دائمی و حتمی به نظر نمی‌رسند و وقوع و عدم وقوعشان یکسان است نشان می‌دهد که هنوز آنچه را تصادف و اتفاق می‌خوانند را باید در تاریخ به حساب گرفت و تنها کسی می‌تواند آن را رد کند که به اجتناب‌ناپذیری تاریخ از باب ضرورت ترتب بین علت و معلول یا به تقدیر و مشیت لایزال الهی قایل باشد آنچنان که بیهقی از آن به قضای غالب یا قضای آمده نیز تعبیر می‌کند و تالستوی نویسنده روسی از آن به تقدیر و مشیت الهی تعبیر می‌نماید.

بدینگونه تاریخ بعنوان مجموعه‌ای از تصادفها، خرق عادتها، انقلابها و تکرارها بیشتر با امور جزئی سر و کار دارد و ارسطو این نکته را از مختصات تاریخ می‌شمارد، اما آیا این نکته تاریخ را از شمار علوم خارج می‌کند؟ حقیقت آن است که مسأله مربوط است به طرز برخورد با این جزئیات و اگر برخورد فقط از نوع برخورد امثال هرودت باشد حق با ارسطوست که حتی شعر را فلسفی‌تر از تاریخ می‌خواند.

در تاریخ ضرورت البته هست، اما محدودیت اطلاعات مورخ و نسبت آنها این فکر را پیش می‌آورد که این ضرورت مطلق نیست و شاید چنانکه ابن خلدون خاطر نشان می‌کند نسبی است و در بسیاری از مسایل محدودیت علم انسان اجازه نمی‌دهد که اسباب این ضرورت‌ها شناسایی شود.

بدینگونه تمام آنچه در تاریخ ضرورت بشمار می‌آید در حکم ضرورت قطعی و حتمی نیست و غالباً آنها را

انبیاء نام دارد و عبارت از تصرف در مجاری طبیعت است نیز که گاه در تاریخها هست یا نظایر آنها در اخبار تاریخ نقل می‌شود لیکن طرز تلقی آنها در نزد مورخ با آنچه نزد متکلمان معمولست تفاوت دارد. روایات تورات و انجیل حتی آنجا که جنبه رمز و اساطیر ندارد مکرر از عنصر معجزه بهره می‌گیرد و در بین مسلمین نیز از این گونه روایات بسیارست مخصوصاً در اسرائیلیاست. تواریخ قدیم به قدری از عنصر «خرق عادت» استفاده کرده است که مورخ را به تحقیر وامی‌دارد به این همه طرز تلقی متکلمان غالباً در این مورد از این جهت امتیاز داشت که در این روایات انسان تصدیق مطالب می‌نمود نه اعجاب.

دیوید هیوم مورخ و فیلسوف انگلیسی خاطر نشان می‌کند که وقتی انسان تواریخ قدیم ملل را می‌خواند خود را در محیطی می‌یابد که قوانین طبیعت حکومت واقعی ندارند. جنگ، انقلاب، طاعون و مرگ، معلول اسباب طبیعی که به تجربه درمی‌آید نیست. معجزه غیبگویی، عذاب الهی و مجازات غیبی در جریان حوادث تأثیر دارند اما هر قدر انسان به ادوار روشن‌تر تاریخ نزدیکتر می‌شود اینگونه خوارق و کرامات کاستی می‌پذیرد و این همه نشان می‌دهد که امر خارق‌العاده در تاریخ در کار نیست علاقه‌ای که انسان به امور خارق‌العاده دارد سبب می‌شود که آنگونه امور در تاریخ نقل و روایت گردد و این علاقه‌ای است که ممکن است به وسیله علم و عقل سلیم مهار شود اما هرگز به کلی از طبع انسان ریشه‌کن نمی‌شود.

جالب آن است که خود هیوم با اصراری که در نفی معجزه دارد اصل علیت را به عنوان یک ضرورت عقلی تصدیق نمی‌کند و آن را از مقوله ضرورت تجربه می‌خواند.

در هر حال هم اصل فکر معجزه و هم نفی و رد آن مبنی بر این است که حوادث عالم قاعده و ضابطه‌ای دارد که معجزه نقض آن است و اگر نظم و ضابطه‌ای در کارها نباشد هیچ واقعه‌ای هم معجزه نیست و وقتی امور عالم تمام محتمل باشد و هیچ امری بیش از امر دیگری ضروری نباشد در توالی و ارتباط حوادث توجیه دیگری



## در هیچ جا مثل آنجا که امروز شرق نزدیک می خوانند گذشته، خود را در توالی سلسله‌ها، احوال فرمانروایان، و صلح و جنگ بین آنها منعکس نکرده است

تحسین کامیابیهای آن می دیده‌اند به نظر می آید که نزد آنها تاریخ عبارت از شناخت گذشته نبود آشنایی با افتخارات گذشته بود. فهرست نام فرعونان و احوال آنها که درین آثار هیروگلیف هست نشان می دهد که آنچه درین کار برای مصریها اهمیت داشته است فقط عبارت بوده از آنکه نام و نشان فرمانروایان گذشته را به اخلاف بسپارند.

این طرز تلقی از تاریخ بعدها هم در یونان و روم نظیر یافت و هم در اروپا. حتی در بحبوحه قرن روشنگری، ولتر تأسف داشت که تاریخ اروپا چیزی نیست جز فهرستی طولانی از وصلتهای ملکانه، شجره انساب و القاب مورد اختلاف که در انبوه آنها حوادث بزرگ خفه می شود و آداب و رسوم اقوام مورد غفلت مورخ می گردد. در حقیقت ولتر و لین طغیان جدی را در مقابل این شیوه تاریخ نگاری کهن ارائه داد. ولتر بیشتر کوشیده بود فرمانروایان را به خاطر عامه و بخاطر نهضت کنار بگذارد. هدف وی تاریخ فکر بشر بود نه تفصیلات پوچ وقایع که چیزی را نشان نمی دهد.

ریچارد گرین مورخ انگلیسی نیز به جای تاریخ فرمانروایان به تاریخ مردم توجه کرد. کارل لامپرشت سعی کرد به بررسی احوال فرهنگ و جامعه در تاریخ بپردازد. آنچه وی از تاریخ می جست هیأت و روح اجتماعی ملت بود و این طرز تاریخ نگاری امروز هواخواهان بسیار و جدی دارد.

البته تاریخ نویس امروز به هر حال از آنچه تاریخ نویسان کهن نوشته اند چندان دور نشده است و اگر شده است همان روح را همچنان حفظ کرده است.

در شرق نزدیک سومریها تصورات و روایات مبالغه آمیز در باب قدمت تاریخ خویش داشتند. این مردم اولین قومی نیز بودند که بیرون از قلمرو افسانه و اساطیر لزوم طبط و ثبت حوادث واقعی را نیز احساس کردند. الواح و کتیبه هایی که در آن جنگها و فتوحات خویش را نقش می بسته اند قدیمی ترین نمونه تاریخ نگاری آشور و بابل را نشان می دهد. این الواح غالباً بیانی حماسی داشت. البته نمی توان گفت که مردم آشور و بابل تصویری از آنچه نزد ما «تاریخ جهانی» خوانده

باید از مقوله شرط، آنهم نه شرط کافی بشمار آورد. البته این نیست که رویدادهای تاریخ علت ندارد و نظم و غایتی در جریان آن نیست در واقع نظم و قاعده ای هست و این چیزی است که هر چند بعلت محدودیت علم انسان مثل یک ضرورت طبیعی قطعی نیست اما آن را می توان از روی تجربه دریافت و در حد یک ضرورت نسبی و اختیاری دانست.

آنچه نیز بخت و اتفاق خوانده می شود چیزی جز برخورد پیش بینی نشده بین این ضرورتهای نسبی نیست در واقع افراد و جماعات در یک جا برای نیل به غایتی معین اهتمام دارند و وسایل و شروط لازم را که علت و موجب تحقق مقصود می پندارند نیز فراهم می سازند ولیکن افراد و جماعات دیگر هم در جای دیگر وجود دارند که غایتی دیگر را دنبال می کنند و برای نیل به آن غایات نیز وسایل و اسباب فراهم می دارند پیداست که تنازع یا هماهنگی بین این دو رشته از اسباب و غایات اگر روی دهد برخورد پیش بینی نشده آنها برای هر یک از دو دسته افراد و جماعات، تعبیر به بخت و اتفاق مساعد و یا نامساعد می شود در صورتی که آنچه واقعیت دارد بخت و اتفاق نیست فقط ضرورت و علیتی است که جریانش برای دسته دیگر مستور و مخفی بوده است. این نکته مخصوصاً در جنگها بیشتر به چشم می خورد.

### ۳. سنت های تاریخ نویسی<sup>۴</sup>

در هیچ جا مثل آنجا که امروز شرق نزدیک می خوانند گذشته خود را در توالی سلسله‌ها، احوال فرمانروایان، و صلح و جنگ بین آنها منعکس نکرده است الواح مربوط به مصر و بین النهرین، کتب عهد عتیق، کتیبه های هخامنش، اوستا و خدایانهای ایران از این نمونه است و نیز می توان دریافت این صحنه دیرینه تاریخ اقوام گذشته، کدام یک از نیکبختی، بهره بیشتر داشته اند در آنچه به تاریخ مصر قدیم مربوط است وقایع نگاری سابقه ای بس دراز دارد. حتی فرمانروایان دوره ماقبل سلسله ها نیز اسناد و گزارشهای تاریخی را با آب و تاب مبالغه آمیز ضبط کرده اند. مورخان رسمی که وظیفه خود را بیشتر ستایش قهرمانیها و

می‌شود داشته‌اند. وقایع‌نگاری آنها البته شامل داستان فتوحات بود که در الواح و کتیبه‌های مختلف واقعه واحد را چه بسا با تفاوت بسیار در جزئیات نقل نموده‌اند.

کاتبان آشور که این وقایع نامه‌ها را تحریر یا املاء کرده‌اند در اغراق غالباً از حد معقول تجاوز نموده و تعداد اسیران دشمن و شهرهای فتح شده را چندین برابر ذکر می‌کرده‌اند. بعلاوه وقایع‌نگاری این اقوام غالباً همراه با طرز تفکر دینی بود از آن رو که تا مدت‌ها فقط آنچه را ارتباط با دین و خدایان داشته است در این الواح تاریخی خویش، ضبط و نقل می‌کرده‌اند و نیز بدان سبب که غالب فتوحات را به کمک و اراده خدایان منسوب می‌کرده‌اند.

این جهان‌بینی که ظاهراً نخست در بابل بوجود آمد و از آنجا در نزد سایر اقوام قدیم شرق نزدیک انتشار یافت مبنی بر این اندیشه بود که هر چه در این جهان روی می‌دهد جز تصویری از آنچه در آسمانهاست نیست و بدینگونه اعتقاد به بخت و طالع و جبر و قضا در شرق نزدیک، به عهد بابلها می‌رسد. این جهان‌بینی مخصوصاً در طرز تاریخ‌نگاری تورات جلوه خاص یافت و در واقع این اسفار پنجگانه «عهد عتیق» را که از کهنه‌ترین مظاهر این طرز تاریخ‌نگاری است می‌توان قدیمی‌ترین کوشش منظم اقوام شرقی برای تاریخ‌نگاری شمرد که تصویری نیز از یک نوع «تاریخ جهانی» هم که با یک رشته روایات مربوط به «ماقبل تاریخ» همراه است نیز در آن هست. تاریخ جهانی تورات مخصوصاً از عهد فرزندان نوح تمام اقوام شرق نزدیک را که در فاصله بابل تا مصر سکونت داشته‌اند را در بر گرفته بود.

این تواریخ بدانگونه که در اسفار پنجگانه و سایر اجزاء عهد عتیق انعکاس دارد عبارت بود از اساطیر مربوط به خلقت جهان، داستان آدم و قابیل، داستان نوح و طوفان، داستان ابراهیم و یعقوب، داستان خروج و موسی، روایات راجع به شیوخ و داوران و قصه‌های مربوط به پادشاهان قوم که در تمام آنها عناصر مربوط به افسانه، معجزه و آنچه وینکلر «جهان بینی شرق باستانی» می‌خواند جلوه دارد.

بعلاوه اطلاعاتی در باب تاریخ مصر، بابل و آشور و قوم کنعان و حتی شاهان هخامنشی نیز در این کتابها هست که در همه آنها تاریخ و افسانه به هم آمیخته است. البته قدیمی‌ترین روایات کتبی مربوط به عهد عتیق ظاهراً از عهد سلیمان و داوود فراتر نمی‌رود و آنچه تعلق به قبل از آن دارد روایات افواهی است.

اما مقارن این زمان تاریخ‌نویس یا نوعی ضبط وقایع

جاری تا حدی به منزله یک سنت اداری تلقی می‌شد و ظاهراً مدت‌ها بعد بود که قسمتی از آنچه این کاتبان و وقایع‌نگاران ثبت و ضبط کرده بودند ماده‌ای شد برای تواریخ عهد عتیق خاصه کتاب پادشاهان و کتاب سموئیل. در حقیقت همین چند کتاب عهد عتیق است که کهنه‌ترین نمونه تاریخ‌نویسی واقعی قوم یهود یعنی تاریخ داوود و سلیمان را عرضه می‌دارد. کتاب پیدایش مخصوصاً نه فقط یک نوع تاریخ عمومی را در ابواب نخستین خویش عرضه می‌کند، بلکه در عین حال یک نوع فلسفه تاریخ را هم در بردارد که به موجب آن پیروی از اراده الهی موجب رستگاری انسان و سرپیچی از آن مایه بدبختی است.

از این تاریخ نویس «عهد عتیق» دو جریان عمده در تاریخ‌نویسی باقی ماند: منشأ اقوام عالم و فکر معجزه. فرهنگ عهد جدید، مسیحی و اسلامی نیز فکر معجزه را بعنوان نشانه صدق دعوی رسولان پذیرفت که در بین فرقه‌های اسلامی نگرش متفاوتی نسبت به معجزه داشتند از جمله برخی از معتزله، وقوع معجزات را با تردید یا انکار تلقی کردند و زندیقان نیز معجزات را انکار نمودند. با این همه اولین مورخ که در یک تاریخ عمومی خود را از توجیه خوارق «معجزات» در تاریخ مستغنی یافت ابوعلی مسکویه بودوی در تاریخ خود موسوم به تجارب الامم و تعاقب الهمم در اوایل قرن پنجم نه فقط به قصص انبیاء سلف توجه نکرد بلکه در احوال پیامبر اسلام هم از معجزات صرف‌نظر کرد. با این عنوان که از آنها تجربه‌ای عملی برای زندگی بشری نمی‌توان بدست آورد.

در اروپا فقط از عهد اسپینوزا (۱۶۷۷-۱۶۳۲) بود که فکر معجزه بطور جدی مورد بررسی انتقادی شد. دیوید هیوم (۱۷۷۶-۱۷۱۱) نیز مسأله را ضمن «تحقیق در باب فهم انسان» بررسی کرد و به این نتیجه رسید که معجزه از لحاظ دلالت و وضوح، از قانون طبیعت که وقوع معجزه در حکم نقض آن است به حکم ضرورت فروترست. البته شلابر ماخر حکیم آلمانی (۱۸۴۳-۱۷۶۸) می‌گوید معجزه را نه می‌توان از طریق طبیعت توجیه کرد نه آن را می‌توان از طبیعت به کلی بیگانه تلقی کرد. این طرز فکر به مورخ امروز اجازه می‌دهد که در تاریخ از هر

آنچه به قلمرو معجزه تعلق دارد صرف نظر کند.

اما مسأله منشأ اقوام عالم که از داستان «هبوط آدم» تا خاتمه «طوفان نوح» صحنه آن شرق باستانی بود چنان تأثیری در فرهنگ قرون وسطی که هنوز در تاریخ نژادهای انسان را به اولاد نوح یعنی سام، حسام، یافت منسوب می‌دارند. تواریخ عالم در بین مسلمین تقریباً همه مبتنی بر گزارش احوال عالم از هبوط و طوفان تا عصر مورخ بود در اروپا نیز چنین بود حتی بوسونه آنچه به نام «گفتار در باب تاریخ جهانی» نوشت مشتمل بر تاریخ عالم از عهد آدم به بعد بود.

فقط آراء چارلز رابرت داروین (۱۸۰۹-۹۲) فیلسوف و طبیعیدان انگلیسی بود که اعتقاد به مندرجات عهد عتیق را در بین مسائل متزلزل کرد. قوی وی در باب اصل انسان و ارتباط آن با سایر جانوران چنان با مندرجات تورات مغایر به نظر آمد که قبول آن یکچند در ردیف انکار و طغیانی نسبت به ادیان الهی تلقی شد.

با آنچه داروین در باب تطور انواع، تنازع بقا و بقای اصلح بیان می‌کرد قصه هبوط آدم و طوفان نوح دیگر نمی‌توانست جایی در جزو عقاید اهل دیانت داشته باشد در هر صورت قصه نوح آنگونه که در عهد عتیقه ست دیگر نمی‌تواند اصل انسان را بیان کند اما در تاریخ گه گاه زبانها و نژادهای انسانی را از روی نام اولاد نوح تقسیم می‌کنند: سامی، حامی، یافتی، ...

البته جهان بینی شرق باستانی که در تاریخ‌نگاری قدیم اقوام شرق نزدیک از بابل تا یهود تأثیر خود را داشته است با طرز فکر آریاهای ماد و پارس نیز ظاهراً بلکی بیگانه نبود.

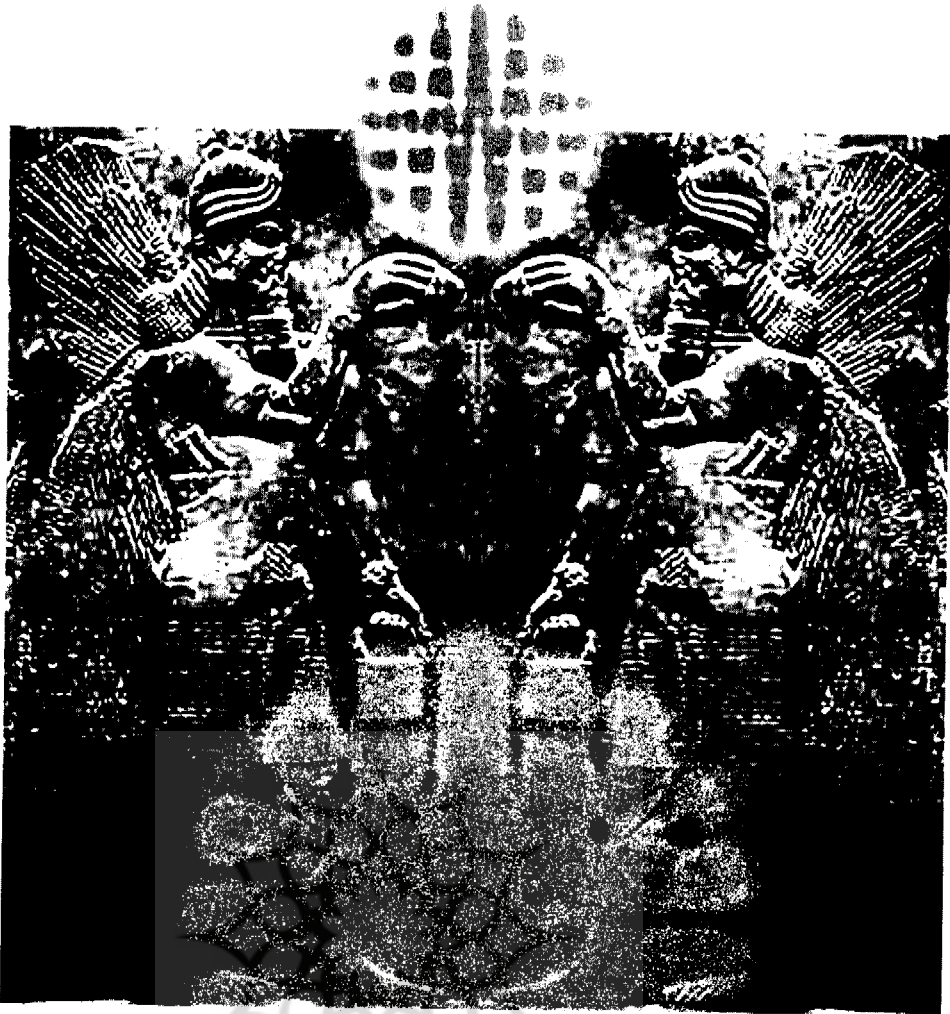
تاریخ‌نگری ایرانیان از همان عهد هخامنشی با نوعی واقع‌گرایی همراه بود که آن را از مبالغه‌گویی، حقیقت‌پوشی و زودباوری معمولی در نزد وقایع‌نگاران بابلی و یهودی دور نگه می‌داشت. در بیانیه پادشاهان پارسی نیز پیروزی خود را به خداوند منسوب می‌دارند. از عهد عتیق و از بعضی روایات یونانی برمی‌آید که در عهد پادشاهان هخامنشی ضبط وقایع ایام پادشاهان به صورت آرشیوها رسمی متداول بوده است که در فترت بعد از اسکندر و در هجوم‌های او از بین رفت و ساسانیان جای خالی آنها را با روایات نیمه دینی که پیرامون اساطیر اوستا رام‌یشت، آبان‌یشت، زامادییشت و مانند آنها بوجود آمده بود پر نمودند. اما آنچه در تاریخ نویس امروز ما تا حدی می‌تواند به تأثیر وقایع‌نگاری قدیم منسوب شود توجه مفراطی که بعضی مورخان به احوال پادشاهان و

فرمانروایان دارند می‌باشد گرچه این امر اختصاص به ایرانیها نداشته است، اما حتی در عهد گزنفون و کتزیاس هم آنچه بعنوان اخبار گذشته در ایران ضبط می‌شده است عبارت بوده است از اخبار فرمانروایان. این نکته ناشی از طرز تفکر خاصی بوده است که یونانیها آن را از مختصات اقوام غیر یونانی می‌شمرده‌اند تمام این سنت‌های دور و دراز شرق نزدیک در تاریخ‌نویس مسلمین اثر گذاشت اما آنچه بیش از همه در آن تأثیر کرد شیوه تاریخ‌نویسی ایرانی بود. آنچه مسلمین در تاریخ بوجود آوردند از حیث وسعت و تنوع حتی از میراث یونان و روم غنی تر بنظر می‌آید.

مسلمین مخصوصاً از لحاظ فواید عملی و اخلاقی به تاریخ علاقه داشتند بعضی از خلفاء حتی از تاریخ و روایات گذشته برای کارهای جاری سرمشق و نمونه جستجو می‌کرده‌اند.

باری تاریخ‌نویسی در نزد مسلمین تا حدی به جهت وسعت فوق‌العاده قلمرو اسلام تنوع کم‌نظیری یافت. تاریخ انبیاء، تاریخ امم و قرون، تاریخ مغازی رسول تاریخ فتوح، تاریخ خلفاء، تاریخ سلاطین، تاریخ وزراء، تاریخ بلاد و امصار، تاریخ مذاهب و فرق، تاریخ طبقات رجال، تاریخ حوادث و وفیات، تاریخ مقابر و مزارات و حتی تاریخ آتش سوزی‌ها و زلزله‌ها موضوع‌هایی است که در تمام دنیای اسلام بارها توجه تاریخ‌نویسان را برانگیخته است و در هر یک از این رشته‌ها کتابهایی بسیار تألیف شده است.

آنچه تاریخ‌نویسی مسلمین را امروز تا اندازه‌ای، هدف ایراد کرده است یکی آب و تاب ادیبانه و زرق و برق ادیبانه‌ای است که در این تاریخها وجود دارد و آنها را غالباً دشوار و گه گاه کم‌عمق می‌کند. دوم غفلت اکثر مورخان اسلامی از نقد و تعمق کافی در روایات که بعضی از آنها را عبارت از یک رشته روایات مبالغه‌آمیز و احیاناً متضاد کرده است. با این همه در گردآوری این مواد مورخ گه گاه چنان دقت و علاقه‌ای به کار بسته است که خواننده هوشیار می‌تواند گراف کاری‌ها یا جانبداریهای کسانی را که در روایات خویش دستکاریهای عمدی کرده‌اند باز شناسد. از جالب‌ترین مختصات تاریخ‌نویسی مسلمین توجهی است که به توصیف اخلاق و سجایای رجال و فخرمانان حوادث داشته‌اند و می‌توان تصویر واقعی بعضی طبقات را از این توصیفات فهمید. در تاریخ‌نویس مسلمین دو شرط عمده مورخ عدالت و ضبط است و اقتضای عدالت و ضبط مورخ هم پرهیز از جانبداری است و پرهیز از



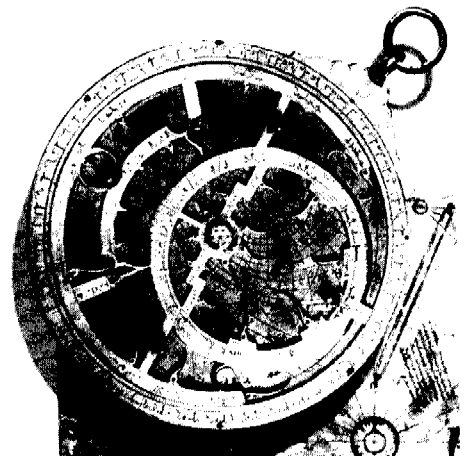
## پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تاریخ است مقدمه او در حقیقت یک دائرةالمعارف تحلیلی است از تمام اطلاعات مربوط به روش تاریخ‌نگاری که مورخ احاطه بر آنها را لازم دارد تا بتواند اثری علمی بوجود آورد.

محور اندیشه او در این مقدمه بر گرد مسأله تمدن و اسباب انحطاط آن می‌گردد. برای او بررسی گذشته انسانی فایده‌اش عبارتست از دریافت همین درسهای تاریخ که عبرت‌هاست. وی دگرگوئیهای تاریخ را بیشتر معلول طرز معیشت اقوام می‌داند در نزد ابن خلدون تاریخ بعنوان علم چیزی است از نوع علوم مربوط به جامعه. نقد مدارک و اسناد در نزد او شرط عمده کار مورخ است. اما فایده عمده تاریخ دریافت اسباب و موجبات پیدایش و انحطاط و سقوط تمدنهاست. وی ضرورت نقد تاریخی را پیش کشید و اصل کلی بنام قانون المطابقه می‌خواند یعنی حوادث منقول چه اندازه با اقتضای طبیعت و احوال

سهل‌انگاری در نقل واقعه یا کلام منقول. تأثیر شیوه اهل حدیث در تاریخ‌نگاری مسلمین امری محقق و قابل توجه است. در حقیقت آنچه در تاریخ اسلام به سیرت رسول و احوال صحابه مربوط می‌شد مأخذش حدیث بود و بعدها شناخت میزان و ملاک ارزش و اعتبار آن ضرورت یافت و از این ضرورت معرفت رجال و راویان حدیث و نقد سندها و جرح و تعدیل پیدا شد. به علاوه پرهیز از اغراض و تعصبات نیز اصلی است که مورخان بزرگ اسلام غالباً از آن سخن گفته‌اند و آن را از شروط عمده مورخ دانسته‌اند در بین مورخان اسلامی نام کسانی چون ابوعلی مسکویه، رشیدالدین فضل‌الله و ابن خلدون را می‌توان به عنوان پیشروان طریقه علمی تاریخ یا در شمار پیشقدمان فلسفه تاریخ یاد کرد.

با اینهمه آنچه در تاریخ‌نویسی اسلامی یک استثناست. ابن خلدون و ملاحظاتی او در روش و فلسفه



خواننده از مطالعه سیرت پادشاه عاقل یا غافل عایدش می‌شود و اینکه مطالعه تاریخ به انسان تعلیم می‌دهد که در غم و شادی زیاده محزون یا فریفته نشود و در دگرگونیها تأثیر قدرت الهی را مشاهده کند نزد این اثر تاریخ نه فقط برای مردم عادی مایه بصیرت و خردمندی است در واقع مثل این است که انسان گذشته را به چشم خویش می‌بیند و گویی خویشتن را با آن حوادث هم عصر می‌یابد و برای فرمانروایان این فایده را دارد که فرجام دادگری یا بیدادشان را همه به آنها نشان می‌دهد.

توجه به این جنبه سودمندی تاریخ هیچ‌جا بقدر کتاب ابوعلی مسکویه بطور خودآگاه و جدی دنبال نشده است. کتاب وی تجارب‌الامم و تعاقب‌الهمم است. اینکه از تجارب گذشته می‌توان در رویدادهای آینده سود برد، بنابراین کوشید تا از تواریخ عصر خود آنچه را برای عامه سودمند و تجربه آموز است در تاریخ خویش بیاورد. از این رو در تاریخ خویش از سرگذشت انبیاء و معجزات آنها که دیگر از آنها کسی بهره‌ای نمی‌توانست بگیرد صرف‌نظر کرد و حتی از احوال پیامبر اسلام نیز فقط به اجمالی راجع به جنبه سیاسی سرگذشت او اکتفا نمود در صورتی که از تاریخ ایران قدیم به سبب فوایدی که در عمل از آن حاصل می‌توانست شد مفصل‌تر سخن راند و شاید ایرانی‌نژاد بودنش هم در این کار بی‌اثر نبود.

جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله عظیم‌ترین طرح در تاریخ‌نویسی مسلمین بود. این تاریخ که به زبان فارسی است حاصل یک نوع همکاری بین‌المللی مورخان بود. رشیدالدین در تدوین این تاریخ نه فقط بعضی تواریخ مربوط به سلسله‌ها، بلکه در تواریخ چین و هند و فرنگ نیز ظاهراً از پاره‌ای مأخذ کتبی و از اطلاعات اشخاص مطلع هم استفاده کرده و نام بعضی از این همکاران را ذکر کرده است. با آنکه عصر ایلخانان دوران رواج تألیفات تاریخی است کتابی به این عظمت نه در آن زمان و نه در قرون بعدی بوجود آمد. بعد از عهد مغول نیز تاریخ‌نویسی در ایران دچار فترت شد و مدح و مدهانه مورخان همراه با بی‌دقتی در اسناد و روایات کار آنها را فوق‌العاده کم مایه کرد.

جاری عمران بشری منطبق است. آنچه برای ابن‌خلدون از این نقد عقلی تاریخ حاصل می‌شود یک نوع فلسفه تاریخ با جامعه‌شناسی است که او آن را یک علم مستقل می‌خواند.

درباره فواید تاریخ و هدفهای تجربی و علمی آن، آنچه ابن‌فندق آورده است شاید خلاصه جامعی باشد از تمام ملاحظات مسلمین در این باب. وی خاطر نشان می‌کند که مدت کوتاه عمر انسان اجازه می‌دهد که هر کس جداگانه یک یک کارها را تجربه کند. ناچار باید از تجارب دیگران، خاصه گذشتگان، هم بهره یافت و این چیزی است که از تاریخ بدان می‌توان رسید.

گذشته از فواید تجربی، ابن‌فندق به لذتهایی هم که از مطالعه تاریخ حاصل می‌شود اشارت دارد. وی می‌گوید که مطالعه تاریخ مایه بشاشت می‌شود و از ملالت طبع مانع می‌آید. معین‌الدین یزدی (۷۶۷هـ) که در تاریخ آل مظفر تألیف کرده درباره فواید تاریخ می‌نویسد نتیجه‌ای که خواننده از مطالعه سیرت پادشاه عاقل یا غافل عایدش

#### ۴. تاریخ‌نویسی در یونان و روم<sup>۵</sup>

در تمدنهای قدیم برحسب تفاوت در طرز معیشت و در تجارب اقوام، تاریخ غالباً عبارت از ضبط وقایع مربوط به قبیله، قوم، یا به نژاد بود. انسان بدوی گذشته خویش را همواره با اسطیر و عقاید دینی می‌آمیخت، حتی هرودت مورخ قدیم یونان از تأثیر مرده ریگ حیات بدوی پیشینیان، روایاتش از اساطیر و از حکایات شگفت‌انگیز و بساور نکر دنی و از خرافات مشحون مانده است. او تصویری از وحدت انسانی نداشت و انسانیت برای او دو اردوی متقابل یونان و بربرها خلاصه می‌شد. تاریخ او غالباً حوادث مربوط به یونان فینیقیه، مصر و شرق مدیترانه را در برمی‌گیرد. وی می‌گوید قصدش از تألیف تاریخ آن بوده که اعمال بزرگ و قهرمانی‌های یونانیان و بربرها و آنچه آنها بخاطر آن با یکدیگر جنگیده‌اند فراموش نشود. شیوه وی عبارت بود از اینکه هر چه دیده یا شنیده است نقل و روایت کند. اما در این روایات اندکی دقت و خوش‌بینی زیاد را با هم می‌آمیزد. با آنکه گه‌گاه در توجیه حوادث به اسباب طبیعی و معقول بیشتر نظر دارد تاریخ هرودت هنوز غالباً عبارتست از جزئیات نامحتمل و حق با ارسطو بود که با توجه به آثاری نظیر کتاب او تاریخ را از لحاظ عقلی از شعر هم فروتر شمارد.

اولین مورخ بزرگ یونان که تاریخ را به قلمرو علم - یا فلسفه - نزدیک کرد و آن را در هر حال از اینکه فروتر از شعر شناخته شود بالاتر برد، توسیدید بود. کتاب وی در باب جنگ‌های آتن و اسپارت (جنگهای معروف به پلوپونز) که در واقع تاریخ عصر خود اوست با آنکه از معایب انسانی هم خالی نیست یک اثر هنرمندانه است. وی تا حدودی سیاست را از اخلاق جدا می‌دانست و اینکه نیروی واقعی محرک حیات و تاریخ انسانی عبارتست از خواست قدرت در نزد افراد و دولتها. در تاریخ او روح استدلالی دیده می‌شود و می‌توان نشانی از توجه او به قاعده علیت در تاریخ یافت که به موجب آن در اوضاع و احوال مشابه علت‌های واحد می‌بایست نتایج مشابه داشته باشد.

شیوه‌ای هم که توسیدید در نقد اسناد و مآخذ به کار می‌بندد تازگی دارد. تاریخ وی در حقیقت تاریخ عصر اوست و از این رو منابع او عبارت می‌شد از مشهودات شخصی و پاره‌ای مسموعات که از روایات گواهان دیگر بدست می‌آورد. بعلاوه تا حدی مثل یک مورخ امروز از مدارک مربوط به علم آثار - باستان‌شناسی - نیز در پاره‌ای موارد استفاده می‌کرد و حتی پاره‌ای اوقات به اسناد

اولین مورخ بزرگ یونان که تاریخ را به قلمرو علم - یا فلسفه - نزدیک کرد و آن را در هر حال از اینکه فروتر از شعر شناخته شود بالاتر برد، توسیدید بود

آرشیوی نیز استناد می‌کند. بدینگونه وی در کار تاریخ نگاری چیزی از همان شیوه را که در عصر ما «نقد تاریخی» می‌خوانند به کار می‌بندد که مقابله اسناد، ارزیابی گواهان و حتی استفاده از آرشیوها و از معلومات باستان‌شناسی است. مورخ بزرگ دیگر یونانی پولی بیوس (۱۲۵-۲۰۷ ق.م) بود. وی کتابهای متعدد نوشت اما شهرت جاودانه او به سبب تاریخ ژم بود که آن را تا وقایع ۱۵ سال قبل از مرگ خویش ادامه داد. در تألیف این کتاب هدف وی عبارت بود از بوجود آوردن یک تاریخ که در عین حال هم جهانی و هم علمی باشد. آنچه برای وی بعنوان مورخ اهمیت داشت مسأله سودمندی تاریخ بود. وی کوشید حوادث و رویدادها را به اسباب و علل طبیعی منسوب دارد و در عین حال نشان دهد که بعضی از این حوادث بستگی به بیخت و اتفاق دارد ولی غالباً در توجیه حوادث و رویدادها نظر به علل و اسباب طبیعی نمود. وی شناخت کتابها، شناخت مکانها و شناخت وقایع را از موارد لازم برای یک مورخ می‌دانست و اینکه استغراق در کتاب هم به عقیده وی مورخ را از دریافت حقیقت دور می‌دارد و مورخ وقتی می‌تواند بدرستی از کتب دیگران استفاده کند که خود از آنچه در آن کتابها سخن می‌رود و از سیاست و از صحنه‌های وقایع اطلاع درست داشته باشد و در بررسی روایات دقت و احتیاط بسیار بزند. در نزد وی شرط واقعی تاریخ‌نویس بی‌طرفی است. کمتر مورخ باستانی هست که به این اندازه نگران اصل بی‌طرفی باشد. همین دقت و احتیاط فیلسوفانه بود که بخاطر آن بند توکروچه، وی را ارسطوی تاریخ‌نویس خواند.

اما تاریخ‌نویسی در روم چگونه بود؟ روم تقریباً در هر چه تعلق به فکر و ذوق داشت شاگرد یونان بود. البته این دعوی را نمی‌توان به منزله نفی حکمت و فرهنگ روم تلقی کرد و آثار مورخان رومی به هر حال اصالت خود را نیز داشت و حتی تأثیر مستقیم آثار مورخان روم در تاریخ‌نویسی رنسانس و عهد جدید بیش از تاریخ‌نویسی یونان بود. جنبه ادبی و سخنوری در تاریخ‌نویسی رومیها

تعلیم اخلاق است و در کتاب وی تاریخ تا حد زیادی فدای اخلاق شده است.

تصوری که تاریخ‌نویس یونان و روم برای ما از تاریخ عرضه می‌کند تصور یک کنجکاوی حریصانه است که قصد آن شناخت دنیا است برای دست یافتن به آنچه دلخواه و سودبخش است، البته این نکته که دوره طلایی حیات انسانی در پیش رو نیست، در قلمرو گذشته است.

از تاریخ‌نویسی یونانی که در تاریخ‌نویسی روم و حتی اروپا تأثیر قاطع داشته است یک تأثیر ناروا که باقی ماند نوعی حس بیگانه دشمنی بوده است که یونانی نسبت به غیر یونانی داشته است و اینکه یونانیان را برتر از دیگران می‌دانسته است. درست است که این طرز فکر به یونان اختصاص نداشت و اعراب و ایرانیان و ترکها هم از این گونه احساسات نشان داده‌اند، اما آنچه در این مورد بر فرهنگ روم و بیزانس تأثیر گذاشت و بعد به فرهنگ اروپایی انتقال یافت یک میراث یونانی بود. هنوز برای یک مورخ اروپایی هنگام قضاوت در برخورد شرق و غرب به ندرت ممکن است عماق وجدان او بکلی از تعصب قومی و نژادی خالی باشد.

## ۵. اروپا و تاریخ‌نگاری

تاریخ‌نویسی اروپا در قرون وسطی از نقل وقایع غالباً تجاوز نمی‌کرد و دیدگاه مورخ همواره دیدگاه اهل کلیسا بود ولی دست کم در آنچه با مصلحت کلیسا مغایر نبود مسببی بر دقت و امانت بود نهضت رنسانس در تاریخ‌نویسی نیز مثل تمام علوم و هنرها تحولی بوجود آورد. نهضت اصلاحات مذهبی و مسایل جدید اقتضا داشت که رجوع به تاریخ گذشته کلیسا و حتی رجوع به تاریخ گذشته اقوام و دولتها را ایجاب می‌کرد و این هم تاریخ‌نویسی را بیش از پیش جدی کرد. اما تاریخ‌نویسی واقعی در اروپا از قرن هفدهم شروع شده که در این دوره تألیف فرهنگ‌های تراجم (زندگی‌نامه‌ها)، کتابهای فهرست و جداول تطبیق سالها در این ایام در اروپا آغاز شد و تألیف تاریخ جهت ارضاء کنجکاوی عامه و تا حدی اصلاح و ارشاد خلق نیز در همین دوره بوجود آمد.

مهمترین اثر تاریخ‌نویسی اروپا در قرن بعد یعنی هیجدهم به وسیله مورخ انگلیسی ادوارد گیبون بوجود آمد، تاریخ انحطاط و سقوط امپراطوری روم. اثر وی یک اثر بزرگ بود و شیوه کای وی در تاریخ‌نویسی بدیع و جالب بود. گیبون در باب شیوه کار خویش قاعده‌ای بیان می‌کند که با وجود سادگی، رعایتش همیشه آسان نیست:

بقدری غلبه دارد که غالباً هر نوع اعتماد را از محقق پژوهشگر سلب می‌کند و اشاره‌ای به مأخذ و اسناد خویش نیز ندارند. با اینهمه آنچه از جزئیات در تاریخهای رومی توصیف شده است و آنچه مورخان رومی در توصیف احوال و وقایع آورده‌اند تاریخ‌نویسی آنها را رواج و جلوه خاص داده بود. در روم قبل از یولیوس قيصر (۱۰۱-۴۴ ق.م) تاریخ‌نویسی عبارت از وقایع‌نگاری بود، اما وی آن را به منزله یک ابزار سیاست مثل سخنوری به کار برد. هدف قيصر بیشتر در تاریخ‌نویسی خودستایی است و بیان آنکه بر رقیبان و همگنان برتری دارد. با این همه توصیف صحنه‌ها و احوال مردم لطف و عمق خاصی به سبک تاریخ‌نگاری او می‌دهد و خاصیت عمده بیان او نیز عبارتست از ایجاز، دقت و روشنی. برخلاف قيصر که تاریخ را وسیله‌ای برای توفیق در سیاست به کار می‌برد. دوست او سالوستوس آن را وسیله‌ای برای رهایی از سیاست شناخت وی، عقیده داشت اگر مورخ اوقات خود را صرف نگارش تاریخ کند به از آن است که آسایش و حرمت خود را به خطر بیندازد. برای وی که در حوادث جاری به هر حال نقش داشت بی طرف ماندن در تاریخ‌نویسی کاری بس دشوار بود و می‌کوشید در نقل حوادث خود و دوستان را تیره کند.

بعد در عهد اگوست آنچه مورخ را به شناخت گذشته ترغیب می‌کرد عبارت از علاقه به روم و افتخارات آن بود ناسیتوس یک مورخ دیگر رومی وظیفه عمده تاریخ را عبارت از این می‌دانست که در باب رجال داوری کند تا نیکان در نزد اخلاف پادشاه فضیلت خویش بیابند و بدان به سزایی ناسزایی خویش برسند. وی می‌خواست در نگارش تاریخ نیک و بد هر یک به سزای خویش برسد و می‌خواست از تاریخ درس اخلاق بسازد. البته نزد پلوتارک (۱۲۶-۴۶م) نیز تاریخ وسیله‌ای بود برای تعلیم اخلاق. این مورخ یونانی که تاریخ رجال نام آور یونان و روم را به زبان یونانی نوشت تصویری که از زندگی اشخاص طرح می‌نمود غالباً زنده و با روح بود. هیچ مورخی بقدر پلوتارک درباره اخلاق سخن نگفته است و کتاب تاریخ او در واقع یک سلسله سرمشق انسانی برای

## در فرانسه، انقلاب و نقش طبقه عام در حکومت مسأله‌ای بود که بیش از هر امر دیگر مورخ را جلب می‌نمود. شیوه تحقیق در نزد بیشتر این مورخان بررسی اسناد بود و انتخاب آنچه برای مقصود مورخ ضرورت داشت.

بی‌شائبه به واقعیات، تاریخ را همچنان به عنوان علم مورد توجه می‌ساخت بررسی روشهای تحقیق در تاریخ، تحلیل مندرجات اسناد آرشیوها، مطالعه تطبیقی متون و مآخذ، استفاده مستمر از باستان‌شناسی و زبان‌شناسی و مسایل تازه، شوق پژوهندگان تاریخ را برمی‌انگیخت.

چون قلمرو کار مورخ هم از جهت زمان و هم از جهت مکان توسعه می‌یافت و چون جستجو در تاریخ تمدن و فرهنگ انسانی پیوسته مسائل مشکل و پیچیده اقتصادی، اداری، حقوقی و مذهبی را پیش می‌آورد تقسیم کار که مسأله تخصص در مسائل جزئی را الزام می‌کرد خود به خود کار مورخ را رنگ دیگر داد. در هر رشته محققان مختلف به تحقیق و بررسی اسناد و تحلیل و ترتیب نتایج حاصل از تحقیق خویش دست زدند. اجتناب از تفسیرهای فلسفی و احتراز از توصیف‌های ادیبانه شرط عمده‌ای برای دقت و صراحت علمی تلقی شد.

رسالات مفرد که محققان برای بررسی مسائل جزئی تاریخ می‌نوشتند چنان از حواشی، تعلیقات و ارجاعات، گرانبار می‌شد که رغبت و کنجکاوی هیچ آماتور تاریخ را بر نمی‌انگیخت و فقط برای استفاده متخصصین تاریخ بود اقدام به نشر تألیفات دسته جمعی در تاریخ یک نتیجه عمده این تقسیم کار شد. از جمله آن دوره تاریخ کمبریج در تاریخ ملل جهان حاصل همکاریهای محققان مختلف را به صورت تألیف متجانس درآورد. امروز یونسکو طرح یک تاریخ انسانی را که از تلقینات خالی باشد ضرورت یافته است. یک دوره تاریخ که یونسکو تدوین و نشر آن را بر عهده گرفته است. به همین منظور است و در واقع برای آن است که بین ملتها تفاهم و تعاون ایجاد کند، اما این متعادل کردن تاریخ، از لحاظ عینیت یک نوع انحراف از حقیقت علمی است.

### ۶. بازجویی و بازآفرینی<sup>۷</sup>

حقیقت آن است که تنها به کمک شیوه و ضابطه خاص یا آنچه روش تحقیق در تاریخ می‌خوانند نمی‌توان تاریخ بوجود آورد. چنانکه قریحه تنها هم البته به جایی نمی‌رسد و هر دو اصل است. برای مورخ امروز تسهیلات

«سعی کرده‌ام همیشه آب را از سرچشمه بردام، حس کنجکاوری و احساس وظیفه من همواره مرا واداشته است آثار اصلی را مطالعه کنم.»

در اروپا خاصه فرانسه و آلمان نهضت رمانتیسیم یک نوع علاقه و حتی هیجان نسبت به گذشته بیدار کرد. از تأثیر همین شوق و علاقه بود که قرن نوزدهم چنان توجهی به تاریخ نشان داد که آن قرن را قرن تاریخ خوانده‌اند.

در فرانسه، انقلاب و نقش طبقه عام در حکومت مسأله‌ای بود که بیش از هر امر دیگر مورخ را جلب می‌نمود. شیوه تحقیق در نزد بیشتر این مورخان بررسی اسناد بود و انتخاب آنچه برای مقصود مورخ ضرورت داشت.

گرایش‌های فلسفی و اجتماعی قرن نوزدهم با آنکه تاریخ را از جنبه علمی خارج کرد لطف و جاذبه آثار ادبی به آن می‌داد. نویسندگان این سبک (رمانتیک) این مایه ذوق و قریحه داشتند که وقایع و حوادث مورد نظر را با مهارت و علاقه توصیف کنند و همین نکته باعث شد که آثار آنها مثل آثار شاعران و ادیبان مورد قبول عام باشد. این شیوه اگر چه تاریخ را زنده‌تر و با روح کرد اما بیشتر به حیثیت علمی تاریخ لطمه زد.

از تأثیری که شور و شوق عامه در دنبال هیجانهای ملی و فردی دوران رمانتیسیم در تاریخ‌نگاری باقی داشت، رواج تاریخ‌هایی بود مبنی بر فکر ناسیونالیسم که مخصوصاً تحولات اواخر قرن نوزدهم و توسعه مقاصد استعماری و قدرت‌طلبی دولتها نیز آن را اقتضا داشت. بعد در اروپا تعدادی تاریخ‌نویس پیدا شدند که تاریخ را وسیله‌ای جهت تصفیه حسابهای ملی یا تحریک احساسات عامه برای مقاصد سیاسی شناختند. این گونه تواریخ غرض‌آلود نشان داد که تاریخ وقتی از جنبه علمی دور شود تا چه اندازه می‌تواند برای علم و انسانیت هر دو خطرناک باشد.

در حالی که از اواخر قرن نوزدهم شوق و کنجکاوی عامه کتابهای تاریخ را وسیله‌ای برای ارضاء یا تبلیغ تمایلات یا عقاید جای می‌شناخت در دانشگاهها علاقه



این نکته که سر و کار تاریخ غالباً با امور جزئی و فردی است مانع عمده‌ای در نیل آن به تجربه و قانون است. به علاوه تاریخ نمی‌تواند جامعه انسانی را به عنوان یک پدیده ثابت و بی‌حرکت مطالعه کند و می‌بایست آن را در طی حرکت و تحول نیز بررسی کند.

کردن اجزائی از یک واقعیت پیوسته که خود مورخ نیز در واقع از آن جدا نیست. درست است که تاریخ وقتی محدود به دوره یا مکان خاصی باشد بیشتر می‌تواند مورد بحث و مطالعه دقیق مورخ واقع شود، اما این کار که آن را تاریخ تحلیلی می‌توان خواند مورخ را در دشواری قرار می‌دهد که جدا کردن جزء از کل برایش دشوار است.

از این روست که بعضی مورخان آنچه را تاریخ ترکیبی می‌توان خواند، در این مورد از تاریخ تحلیلی بیشتر مایه اطمینان یافته‌اند. این نوع تاریخ‌نگاری می‌کوشد کل گذشته را با تمام جریان‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و سایر جنبه‌های آن احیاء کند، البته تاریخ ترکیبی نیز این مشکل را دارد که نمی‌توان اطمینان داشت که گذشته با تمام جنبه‌هایش در اسناد و مدارک موجود رسوب کرده باشد و مشکل دیگر مورخ در این باب محدودیت دید فردی او نسبت به تمام گذشته با آفاق وسیع آن است. به علاوه مورخ در عمل اگر بر تواریخ تحلیلی تکیه نکند یک تنه نمی‌تواند یک تاریخ ترکیبی جامع بسازد. شاید راه عملی در این باره آن باشد که اشخاص مختلف در تدوین تاریخ ترکیبی همکاری کنند که هر یک در رشته‌ای خاص تبحر کسب کرده باشند که حاصل کار را بیشتر به آنچه علمی گفته می‌شود نزدیک خواهد کرد.

#### ۷. تاریخ و شناخت<sup>۸</sup>

کسانی که تاریخ را علم می‌دانند و حیثیت آن را بعنوان علم در خور تردید نمی‌شمارند، باز به هیچوجه قطعیت موضوع آن را با آنچه به فیزیک یا ریاضیات مربوط می‌شود قابل مقایسه نمی‌دانند، به علاوه تاریخ نمی‌تواند از مشاهده مستقیم استفاده کند و فقط مع‌الواسطه مدارک و اسنادی که تنها تصویری ناقص از اصل رویدادها می‌دهند را می‌تواند درک کند. این تصویر ناقص را هم مورخ بعد از جستجوهای دشوار در مآخذ و مخصوصاً بعد از نقد دقیق محتویات آنها می‌تواند بدست آورد و بسیار وقایع و رویدادها هست که در جریان تاریخ تأثیر داشته است، اما بعلت فقدان مآخذ و عدم ضبط بر مورخ مجهول مانده

بی‌سابقه فراهم آمده است و پیشرفت‌های صنعتی در وسایل و اسباب پژوهش نیز آسانها و تازگی‌هایی را سبب شده است، اما آنچه هیچ تکنیک تازه‌ای نمی‌تواند مورخ را از آن بی‌نیاز دارد دقت و احتیاط عالمانه در بررسی اسناد و در تحلیل و تفسیر معقول و منطقی آنهاست که از مورخ امروز دقت و احتیاط بیشتر طلب می‌کند و قوه استنباط درست و قریحه نویسندگی برای وی از اسباب عمده توفیق در طرز عرضه کردن تاریخ است. مورخ باید اسناد را بدست آورد و صدق و کذب خبرها را بررسی کند و آنچه واقعیت تاریخی نام دارد از آن میان بدست آورد. واقعیت‌ها را با رشته علیت بپیوند و از آنها حقیقت تاریخی بسازد. با آنچه از این طریق حاصل می‌شود گذشته را درک کند و با حال مرتبط سازد و در این هم از آنچه لازمه عینیت است بطور خودآگاه و ناآگاه که ممکن است انحراف نجوید و تمام این موارد باعث شده است که تاریخ‌نویسی حرفه‌ای جانکاه باشد.

سبکسری و بی‌دقتی باعث عدم توفیق مورخ است و خوش‌باوری نیز مانع از توفیق اوست. پاره‌ای دیرباوری، مخصوصاً اگر همراه با جستجوی در اسناد و مآخذ تازه باشد به مورخ کمک می‌کند که چشم بسته سلیم مندرجات هر نوع سند نشود، البته اینگونه موشکافها در اسناد و روایات کار مورخ را بسیار دشوار می‌سازد. اما اشکال کار او به همین جا پایان نمی‌یابد، چون تا اینجا وی فقط به «واقعیت‌های تاریخی» دست یافته است و هنوز، هم توجیه و علت‌یابی این واقعیت‌ها و هم تدوین تحقیقات باقی است و اینهمه، دقت فوق‌العاده و صرف وقت بسیار لازم دارد.

در مرحله تدوین و تألیف، کار مورخ در واقع برگزیدن و جدا کردن است که در این مرحله به قیاس و استدلال دقیق و آمیخته به احتیاط محتاج است تا به بازآفرینی گذشته که هدف کار مورخ است برسد. مشکل عمده‌ای که در بازآفرینی است جدا کردن تعدادی «واقعیت‌های تاریخی» از مجموع آنچه در اسناد است و از تمام کارهایی که مورخ انجام می‌دهد شاید این یکی دقیق‌تر و حساس‌تر است. این کار عبارت است از جدا

است و خواهد ماند.

این نکته نیز که سر و کار تاریخ غالباً با امور جزئی و فردی است مانع عمده‌ای در نیل آن به تجربه و قانون است. بعلاوه تاریخ نمی‌تواند جامعه انسانی را به عنوان یک پدیده ثابت و بی حرکت مطالعه کند و می‌بایست آن را در طی حرکت و تحول نیز بررسی کند.

حقیقت آن است که تاریخ به هیچوجه نمی‌تواند چیزی را بطور دقیق پیش بینی کند. در هر صورت تاریخ بعنوان مجموعه رویدادهای گذشته - هر چند نمی‌تواند به قانون منتهی شود و تجربه‌ای هم که احیاناً از آن حاصل می‌شود باید با نهایت احتیاط مورد توجه قرار گیرد، باز این امر به هیچوجه نمی‌تواند امکان علمی بودن تاریخ را بکلی نفی کند چون در هر نوع تبیین که بتوان بین آنچه خطاست و آنچه حقیقت است فرق گذاشت نتیجه علمی است. مطالعات تطبیقی مبنای نوعی قیاس است که می‌تواند مورخ را در شناخت شرایط و عوامل حوادث کمک کند. مورخ وقتی در تشخیص خطا و صواب ملاک‌هایی دارد و می‌تواند بین پدیده‌ها رابطه‌ای پیدا کند که اگر علیت تام نیست از نوع علیت جزئی است پس می‌تواند نوع شناخت خود را از لحاظ علمی معتبر بشمارد.

کار عمده مورخ این است که روابط علت و معلولی را در جریانات تاریخی بجوید و باز نماید. البته ارزش عینی احکام تاریخ نمی‌تواند مطلق باشد و نسبی است و تا حدی تابع احوال مورخ و اسنادست.

امر دیگری نیز هست که نیل به عینیت مطلق را برای مورخ غیر ممکن می‌کند و آن تکیه‌ای است که مورخ بر ارزشها دارد، ارزشهای اجتماعی، اخلاقی، دینی و جز آنها. مورخ حتی در انتخاب موادی که جهت بازآفرینی گذشته به کار می‌برد و نیز در انتخاب موضوعی هم که می‌خواهد آن را جستجو و بازآفرینی کند خواه ناخواه مقهور این ارزشهاست. چنانکه در تفسر و توجیه مواد هم نمی‌تواند از نفوذی که این ارزشها بر ذهن او دارند برکنار بماند. به عقیده هاینریش ریکرت (۱۸۶۳-۱۹۳۶) وجود ارزشهای جهانی شرط تحقق تاریخ است که به عقیده ریکرت البته هم وجود دارد و تجربه نشان می‌دهد که اینها عبارتند از ارزشهای انسانی یا به عبارت دقیق‌تر ارزشهای اجتماعی.

اما شناخت تاریخ چگونه دست می‌دهد؟ این شناخت البته عین شناخت روانشناسی نیست و با شناخت علوم طبیعی نیز تفاوت دارد. مورخ همیشه تاریخ را از یک

نظرگاه خاص می‌نگرد و جز بدین وسیله نمی‌تواند رشته حوادث را دنبال کند. مورخ به کمک اسناد و مدارک خویش در ذهن خود چیزی می‌سازد که وی آن را «تصویر گذشته» می‌خواند. در این برخورد که بین دو واقعیت تغییرپذیر - مورخ و تاریخ - هست مشکل می‌توان توقع داشت که حاصل امر ثابت باشد، چراکه مورخ با اصل واقعیت که واقع و ثابت است هیچ‌گونه تماسی ندارد. با تصویر آن یک بار از ذهن گواهان و یک بار از ذهن خود او گذشته است سر و کار دارد و این تصویر نسبی و متحرک و تغییرپذیر است. البته آنچه مخصوصاً مورخ باید بشناسد خطاست که اجتناب از آن به اراده اوست نه حقیقت که نیل بدان تنها به اراده او نیست. آن نوع خطا که مخصوصاً باید از آن اجتناب کرد سرچشمه اصلیش پرستش اوهام است که فرنیس بیکن آنها را بت می‌خواند: بت‌های طایفه‌ای، بت‌های شخصی، بت‌های بازاری، بت‌های نمایشی، بت‌های طایفه‌ای توجه مورخ به مویدات است و از اینکه آنچه مایه تضعیف عقیده و نظر اوست بهره‌برد بت‌های شخصی تمایلات فردی و تعصب در عقاید شخصی است.

بت‌های بازاری تبعیت از اقوال و عقاید جاری که برای او اساس قضاوت واقع شود و بت‌های نمایشی تبعیت کورکورانه از اقوال کسانی که مردم عادت کرده‌اند سخنان آنها را به منزله حجت شمرند. در واقع انواع این بت‌ها مایه خطاهای بسیاریند. از اینجاست که مورخ تا به آنچه مشاء خطاست آشنایی کافی نیابد از وقوع در خطا ایمن نیست.

حال واقعیت تاریخی و حقیقت تاریخی چیست؟ واقعیت تاریخی امری است که محقق و جامعه‌شناس با آن سروکار دارد و فقط حاکی از وجود امری در تاریخ است. اما آنچه حقیقت تاریخی می‌خوانند امری است که مورخ و فیلسوف با آن سر و کار دارد و عبارت است از آنچه با قانون علیت بتوان وجود و وقوع آن را توجیه کرد و محتمل نشان داد و تاریخ وقتی محتمل و معقول می‌شود که در آن واقعیت‌های تاریخی به حقیقت تاریخی منتهی شده باشد و دست یافتن به حقیقت تاریخی است که سر و

کار مورخ را از جزئی به کلی و از نامحتمل به محتمل می‌کشاند و از تاریخ علم می‌سازد.

تاریخ از دهلیز هنر وارد عرصه علم می‌شود، بند توکر و چه تاریخ را نه یک نوع علم، بلکه یک مقوله هنر تلقی می‌کرد. به موجب بیان وی تمام کاری که هنرمند می‌کند این است که آنچه را می‌بیند بیان می‌کند، اما مورخ علاوه بر این می‌باید اطمینان پیدا کند که آنچه می‌بیند حقیقت هم هست. هنر امری را که ممکن است راهم تصویر و نقل می‌کند، در صورتی که تاریخ چیزی را که حقیقت واقع شده است نقل و توصیف می‌ند. اگر شناسایی فقط وقتی علم می‌شود که از یک طرف بین پدیده‌های مختلف رابطه علت و معلول برقرار کند و از طرف دیگر ملاک و معیاری برای تشخیص بین خطا و حقیقت داشته باشد تاریخ بی‌هیچ شک می‌تواند نوعی علم بشمار آید.

#### ۸. نقد و ارزیابی<sup>۹</sup>

در کار تاریخ، شناخت روش و هدف، اهمیت خاص دارد. مورخ در قدم اول با دو مشکل بزرگ مواجه است. ۱- گذشته را تا چه حد می‌توان شناخت و آن را چگونه می‌توان توجیه کرد و دوباره در ذهن ساخت و جوابی به این سؤالها لازم دارد تا هم حدود دو شیوه شناخت گذشته را بررسی کند، هم مسیر و هدف سیر گذشته را بدینگونه است که هم آنچه شناخت روش یا منطق تاریخ می‌خوانند توجیه شدنی است هم آنچه غالباً از آن به فلسفه تاریخ تعبیر می‌کنند و وقتی مورخ بتواند این سؤالها را مطرح کند و جوابی برای آنها بیابد تاریخ بطور خودآگاه در مرحله علمی قدم نهاده است.

شیوه تاریخ‌نویسی اگر در قدیم در چهارچوبه منطق ارسطویی می‌توانست محدود بماند امروز با توسعه مسایل مربوط به علم شناخت افقهای تازه و راههای تازه در پیش دارد. با اینهمه آنچه در روزگار ما نیز مثل دوران توسسیدید بعنوان اساس تاریخ علمی تلقی می‌شود ضرورت سعی مورخ در جستجوی حقیقت واقع است. درست است که در این مورد نیل به حقیقت محض ناممکن است اما کمال مطلوب مورخ و تاریخ همیشه این بود که هر چه ممکن است به حقیقت واقع نزدیک شود.

البته طبیعت خود مورخ و طبیعت حوادث که وی با آنها سر و کار دارد هر دو به سبب اشتغال بر عناصر نفسانی مانع از تحقق عینیت خالص در تاریخ است و نیز تبعیت ناخودآگاه یا ناخواه نسبت به قدرت مراجع (سنت، دین،



تاریخ از دهلیز هنر وارد عرصه علم می‌شود، بند توکرو چه تاریخ را نه یک نوع علم، بلکه یک مقوله هنر تلقی می‌کرد. به موجب بیان وی تمام کاری که هنرمند می‌کند این است که آنچه را می‌بیند بیان می‌کند، اما مورخ علاوه بر این می‌باید اطمینان پیدا کند که آنچه می‌بیند حقیقت هم هست.

گرفته است منسوب شود بی اعتبار و بی دوام خواهد بود. البته کار عمده مورخ بهم پیوستن این اجزا است و این همان کار است که توجیه و تفسیر واقعیات می‌خوانند و بی آن تاریخ فقط عبارت از واقعیات پراکنده خواهد بود. مورخ که می‌خواهد یک قسمت از گذشته را ادراک کند و آن را درست در مختصات زمانی و مکانی خویش جای دهد باید فاصله‌ای را که بین او گذشته است را درنوردد و این به وسیله رهایی از حال و از زمان حاضر صورت می‌گیرد.

درست است که بطور ناخودآگاه تاریخ همچنانکه بند توکرو چه می‌گوید همیشه نوعی تاریخ معاصر است اما در عین حال گذشته نیز لااقل در وجود مورخ بطور ناخودآگاه زنده است. در واقع مورخ برای رؤیت گذشته اگر ناچار است عینک زمانه خویش را بر چشم داشته باشد می‌بایست تا آنجا که می‌تواند آن را بی رنگ و بی غبار انتخاب کند، چرا که درباره گذشته اگر مورخ بخواهد فقط با معیارهای عصر خود قضاوت کند بسیاری از آنچه را به واقعیت گذشته مربوط است کنار گذاشته می‌شود و باعث دور شدن از هدف تاریخ نگاری می‌شود. اینجاست که تصفیه ذهن برای مورخ مایه اطمینان بیشتری در نیل به حقیقت تاریخی است، اگر چه این تصفیه از زمان حال بطور کامل برای مورخ ممکن نیست اما کوشش جهت نیل به آن شرطی برای توفیق در ادراک واقعیات است و این ادراک عبارت از فهم روابط معقول بین واقعیات تاریخی است.

مورخ به هنگام بازسازی گذشته هر قدر بتواند در ضمن بررسی یک مجموعه وسیع تری از حوادث را تداعی کند در توجیه آن حادثه موفق تر خواهد بود و البته ارتباط دو حادثه را ممکن است از نوع علت و معلول یا عمل و عکس العمل یا نقش شخصیت و یا تصادف و اتفاق بتوان توجیه کرد در غیر این صورت مورخ باید دست به مطالعه تطبیقی بزند.

#### ۹. جستجوهای تازه<sup>۱۰</sup>

اکنون تاریخ با شیوه‌های بالنسبه مطمئن و تازه‌ای که

سیاست) بر مورخ تحمیل می‌شود و اینهمه نشان می‌دهد که تاریخ بعنوان شناخت محدودیتی دارد و مورخ باید دایم توجه داشته باشد گذشته را فقط تا حدی محدود می‌تواند شناخت برای این شناخت قدم اول کشف و گردآوری اسناد است که مراحل خاصی دارد. بعد از آن تنها واقعیات تاریخ منجر به شناخت درست نمی‌شود، بلکه باید از آن واقعیات تفسیر و توجیه درست نیز کرد. در تاریخ همواره مورخ با اسنادی سروکار دارد که بدون اطمینان از قدمت و اصالت آنها هرگونه داوری که در باب آنها بکند اشتباه‌آمیز خواهد بود.

در هر حال فقط بعد از بررسی اصالت و تاریخ این آثار است که می‌توان از طبقه‌بندی و توجیه و تفسیر آنها فوایدی برای تاریخ بدست آورد و این توجیه و تعبیر عبارت است از بررسی ارتباط آنها با انسانهایی که در گذشته با آنها سر و کار داشته‌اند. در این مورد مورخ می‌تواند از هر پدیده فایده علمی بدست آورد که به درد تاریخ بخورد. در این بازسازی تاریخ، مورخ باید از مصالح و مواد جمع آمده آنچه را برای کار او مناسب است بردارد و باقی مواد را کنار بگذارد. در توجیه واقعیات، هر مورخ بر حسب پیش و طرز فکر خویش چیز تازه‌ای از گذشته می‌سازد و در عین آنکه همه تاریخ‌نویسان از واقعیات یکسان آغاز می‌کنند به ندرت ممکن است به نتایج یکسان برسند. از اینجاست که وحدت تکنیک و بررسی قواعد و اصول فنی اهمیت پیدا می‌کند و بی آن نمی‌توان توفیق مورخ را در بازسازی گذشته تقدیر کرد و ذکر مآخذ ضرورت دارد و بی آن کار مورخ کامل و در خور اعتماد نیست و البته افراط در همین شیوه بود که کار بعضی از تاریخ‌نویسان عصر ما را به نوعی تاریخ نویسی با چسب و قیچی تبدیل کرده است.

البته توجه به مآخذ گاه نیز برای اجتناب از پذیرفتن اقوال دیگران بود. عبارت «العهدہ علی الراوی» برای مورخ به مثابه رد مسئولیت روایات به مآخذ آنها بود. البته بازسازی گذشته بی آنکه ارزش هر یک از اجزاء مواد و مصالح آن معلوم باشد و مسئولیت واقعی و اعتبار نسبی هر جزیی از مصالح به مآخذی که مورخ آن اجزاء را از آن

آنچه شور و شوق عامه امروز از تاریخ طلب می‌کند تنها شناخت گذشته نیست، معنی و هدف گذشته و آینده یعنی تاریخ‌نگری نیز هست. همین نکته است که فلسفه تاریخ را به رغم اعتراض‌هایی که بر امکان آن هست توجیه می‌کند.

ارزیابی بالنسبه عینی درباره تاریخ جهانی بازمی‌دارد شاید تصور اروپایی از تاریخ جهانی است.

در واقع مورخ اروپایی تاریخ جهانی را از یونان و رم شروع می‌کند و از راه قرون وسطی و رنسانس آن را با قرون جدید اروپا و عصر ما پیوند می‌دهد، طبعاً از این نکته غافل می‌ماند که مایه اصلی تمدن جهانی را یونان بوجود نیاورد، کبریت بود که آن را از بابل و مصر به یونان منتقل کرد و قرون وسطی هم که بیش از هر چیز مسیحی است به سنت‌های غیر یونانی بیشتر مدیون بود. بعلاوه نه فقط رنسانس و قرون جدید از تأثیر فرهنگ اسلام بهره یافت، بلکه حتی تأثیر شرق و افریقا در تحول سیاست و حکومت اروپای عصر ما نیز عواملی نیست که بتوان آنها را نادیده گرفت. این اروپاپرستی بی‌شک یک مانع عمده است که نمی‌گذارد مورخ اروپا تاریخ جهان را با یک چشم مورخ ببیند نه با چشم یک اروپایی.

در بین آنچه نظرگاه محدود مورخ غربی را از ادراک درست وحدت انسانیت که هیچ تاریخ عینی بدون ادراک آن حصول نمی‌تواند یافت - بازمی‌دارد بی‌توجهی به تاریخ چین و هند است که ادراک درست نقش آنها در حوادث جهانی قرون اخیر بدون توجه به احوال گذشته آنها غیرممکن خواهد بود و هنوز این نکته که هند طی قرن‌ها بر دنیای غرب مجهول ماند و هنوز هم آنچه غرب درباره آن می‌داند بسیار مختصر است. درباره چین هم با آنکه مورخ اروپای غربی از عهد روشنگری این دنیای اسرارآمیز را از زبان ولتر و دیدرو در خور ستایش می‌یافت دانش غرب هنوز بسیار محدود است و تغافل از تاریخ چین و هند مورخ امروز را از درک وحدت انسانیت بازمی‌دارد. ژاپن نیز مدت کوتاهی است که در تاریخ‌نگاری دنیای غربی وارد شده است همچنین کم‌توجهی به تاریخ افریقا نیز باعث می‌شود درک کاملی از تاریخ جهانی نشود، ولی با این وجود می‌توان امید داشت که با جستجوها و تحقیقات بیشتر در تاریخ تمامی مناطق جهان مورخ آینده را در نیل به یک تاریخ جهانی بالنسبه

در طی دو قرن اخیر در مسأله نقد و تحلیل اسناد بدست آورده است و مخصوصاً با خودآگاهی و دقتی که در اجتناب از داوریهای سطحی مبتنی بر تعمیم‌های عجولانه و آلوده به اغراض فردی یا قومی که در این مدت برایش حاصل آمده است در کشف و بازآفرینی گذشته کامیابی داشته است.

پیشرفت‌هایی در دو قرن اخیر درباره تاریخ ایران انجام شده است و اکتشافات باستان‌شناسی در این زمینه کمک زیادی نموده است. نفوذ در دنیای قدیم بین‌النهرین هم که مدتها اطلاعات راجع به آن منحصر به پاره‌ای اشارات تورات و بعضی اخبار پراکنده در نزد نویسندگان قدیم یونانی بود با کشف اسرار خط میخی بابلی آغاز شد و با تحقیقات باستان‌شناسی تاریخ قدیم بین‌النهرین روشن تر شد.

ارتباط با یونان باستانی نیز بعد از عهد رنسانس همچنان بیش و کم در اروپا دوام داشت، اما فقط در این سالهای ربع آخر قرن نوزدهم بود که زندگی گذشته یونانی از زیر خاک بیرون آمد و آنچه را در مآخذ کتبی و ادبی بود معنی تازه بخشید.

بعلاوه تحقیقات باستان‌شناسی و متون تازه تاریخی و ادبی که در زمینه تاریخ باستانی رم کشف شد افق اطلاعات مورخ را در باب تاریخ باستانی روم وسعتی بی‌قیاس می‌بخشد.

تاریخ مسیحیت نیز که خود از بعضی جهات یک پدیده تاریخ رم محسوب است اکنون در مسیر تحقیقات علمی افتاده است و مورخان ارزش و اعتبار کتابهای عهد جدید را بعنوان مآخذ تاریخی در باب زندگی عیسی و تاریخ آغاز مسیحیت در خور تردید یارد شمرده‌اند.

تاریخ اسلام نیز بعنوان یک پدیده تازه که در اروپای قرون وسطی و در اروپای عهد رنسانس و حتی در اروپای عهد جدید تأثیر فرهنگی و سیاسی و نظامی قابل ملاحظه داشته برای پژوهشگران دو قرن اخیر اروپا جاذبه خاص یافت. اما آنچه مورخ امروز اروپایی را از نیل به یک

عینی کمک شایان کند.

## ۱۰. اندیشه تاریخ نگری<sup>۱۱</sup>

آنچه شور و شوق عامه امروز از تاریخ طلب می‌کند تنها شناخت گذشته نیست، معنی و هدف گذشته و آینده یعنی تاریخ نگری نیز هست. همین نکته است که فلسفه تاریخ را به رغم اعتراض‌هایی که بر امکان آن هست توجیه می‌کند.

نزد پیروان الهی این معنی و هدف تاریخ روشن است برای قوم یهودگویی تمام جریان تاریخ جز این هدفی ندارد که یهوه می‌خواهد فرصتی بیابد تا قوم خویش را تعلیم، تشویق یا تنبیه کند. نکته جالب در این تعلیم غلبه مشیت الهی بر تمام جریانهای تاریخ است. در سایر ادیان الهی هم این تصور مشیت است و در واقع آنچه عبرت تاریخ خوانده می‌شود نیز ناشی از همین تصور است.

طبری که مثل همه مورخان اسلام تمام رویدادهای جهان را مخلوق اراده و مشیت خداوند می‌بیند تحقق این مشیت را هدف و معنی واقعی تاریخ می‌یابد. تعلیم زرتشت جهان را یک صحنه نبرد بین خیر و شر می‌دید که فرجام آن از پیش قابل پیش‌بینی بود که غلبه نهایی خیر است، حتی برای پیروان زروان غلبه نهایی تعلق به خیر خواهد بود و بدینگونه جریان کار جهان تابع تقدیر است که از پیش معلوم است و حوادث و رویدادها گویی فقط عبارت از ظهور آن تقدیر است.

هرودت مورخ یونانی هم حوادث تاریخ را آفریده خواست خدایان می‌دید. در ادب آباء قدیم کلیسا نیز صبغهای از این طرز فکر هست و آنچه نزد کلیسا مقبول بود تاریخ را عبارت می‌دید از تحقق عنایت و مشیت ربانی و خداوند تقدیر و مشیت قاهر خویش را از طریق اسباب و وسایط اجرا کرده است. البته آنچه در واقع عامل مؤثرست همان مشیت الهی است.

در بین کسانی که کوشیدند و رای نقش مشیت، معنی و هدف معقولی برای تاریخ پیدا کنند و یکوی ایتالیایی و منتسکیو را باید نام برد. ویکو نشان داد که تاریخ در عین آنکه مسخر مشیت الهی است اما باز از یک سلسله قانون داخلی خویش هم پیروی می‌کند که تخلف از آن امکان ندارد و بین این دو امر مغایرت هم نیست.

به موجب نظریه ویکو که به یک وجه یادآور قانون حالات سه گانه اگوست کنت هم هست، هر قومی در مدارج سیر خویش می‌بایست از سه مرحله متوالی به نام ربانی، قهرمانی و انسانی بگذرد و این سه مرحله به ترتیب

با مراحل سه گانه حیات انسان: کودکی، جوانی و کهنولت مطابقت دارند و این دور ادامه دارد ولی هر دور فقط تکرار ادوار پیش نیست اصلاح و تکمیل آن ادوار هم هست.

توالی انحطاط و عظمت که نزد ویکو مظهر پیری و جوانی جامعه است نزد منتسکیو مسأله‌ای بود برای اظهار بعضی ملاحظات در باب تاریخ رومیان. وی کوشید در باب عظمت و انحطاط روم علل و اسباب طبیعی و عقلی پیدا کند. وی نشان داد که توسعه قدرت رومیان و انحطاط آنها که در دنبال آن حاصل شد به حکم منطق ضرورت داشت و سیر حوادث توالی آنها را ایجاب می‌کرد.

ولتر تمام اقوام عالم را اجزاء یک کل واحد بشمار می‌آورد که انسانیت بود و معنی و هدف تاریخ هم عبارت از پیشرفتو ترقی انسانیت بود. اما این ترقی انسانیت در نزد او آهسته و تدریجی بود و ولتر مانع عمده آن را جنگ و تعصب می‌دانست. آنچه وی هدف تاریخ می‌دانست ترقی عقلی بود و رهایی عامه از تعصب و جهالت که وی، هم مردان بزرگ را در آن مسئول می‌شناخت، هم تصادفهایی را که عامه عبارت از مشیت ربانی می‌دانند.

مسأله تصادف و اتفاق بعضی اوقات بقدری در توجیه حوادث عنوان شده که برخی مستقدان تاریخ را بکلی قلمرو تصادف و اتفاق خوانده‌اند. در واقع حوادث و اموری که برای آنها مورخ نمی‌تواند هیچ علت معقولی ذکر کند در تاریخ بقدری وجود دارد که نفی مطلق و قطعی مسأله تصادف جز با یقین جزمی به قطعیت اصل علیت و به عدم تخلف آن، ممکن نیست.

چنانچه مارکس و انگلس می‌گویند: آنجا که در سطح و ظاهر امور تصادف و اتفاق حکمفرماست همواره قوانین

در بین کسانی که کوشیدند و رای نقش مشیت،

معنی و هدف معقولی برای تاریخ پیدا کنند

ویکوی ایتالیایی و منتسکیو را باید نام برد.

ویکو نشان داد که تاریخ در عین آنکه مسخر مشیت

الهی است اما باز از یک سلسله قانون داخلی

خویش هم پیروی می‌کند که تخلف از آن

امکان ندارد و بین این دو امر مغایرت هم نیست.

است نقش شخصیت است که افرادی چون کارلایل فیلسوف و مورخ انگلیسی به آن معتقد بودند و اینکه حتی در نزد وی تاریخ فقط عبارت از احوال قهرمانان است. کارلایل معتقد بود که آنچه گذشته‌ها را پر کرده وجود کسانی است که در گذشته‌ها زیسته‌اند نه قراردادهای کشمکشها و یادداشت‌هایشان.

البته این طرز فکر تنها اختصاص به کارلایل ندارد و در شرق و غرب بعضی از اهل نظر از آن سخن گفته‌اند. یکی از این افراد کورت برانز یک مورخ آلمانی بود. وی کوشید تا نشان دهد که تمام نهضت‌های تازه را نیروی خلاقه افراد و شخصیت‌ها بوجود می‌آورد و دیگران فقط دعوتگر و ناشر و مجری افکار آنها هستند. البته بر این دعوی برای یک جای ایراد بسیار است و می‌توان گفت که شخصیت‌های فوق‌العاده خود به هیچ‌وجه یگانه‌ساز نیستند. اقوال و آراء خویش نبوده‌اند و آن افکار و اقوال پیش از آنها نیز سابقه داشته است و در واقع همان سابقه‌ها بوده است که عامه مردم را برای پذیرش سخنان آنها آماده کرده است.

توین بی نیز در بین عوامل مؤثر در سیر تاریخ از نقش

باطنی و مخفی وجود دارد که مسأله عمده فقط کشف آنهاست. البته این سخنی است که ناشی از اعتماد بر اصل ضرورت تاریخی است.

اما کورونو چنان به سهم تصادف در تاریخ توجه نمود که مدعی شد حتی وظیفه عمده مورخ آن است که امر ضروری را از امر اتفاقی بازشناسد و آنچه را اصلی و اساسی است از آنچه عرضی و تبعی است تفکیک کند.

تصادف و اتفاق به همراه آزادی انسان مسائلی هستند که مسأله اجتناب‌ناپذیری حوادث و جبر تاریخ را رد می‌کند، اما در تاریخ بسیاری از رویدادها که نمی‌توان به علت‌های کافی بازگرداند به سبب نقص مدارک و اسناد تاریخ است.

مسأله دیگری که در شکل‌گیری تاریخ مطرح شده



● ژان ژاک روسو

## تاریخ نوع انسان در نظر کانت عبارت است از تحقق تدریجی یک طرح پنهانی طبیعت که با ایجاد حکومت قانونی جهانی، هم روابط دولتها را و هم روابط افراد را با دولتها تحت ضابطه می آورد.

گرایش به آزادی فردی جلوه داشت. به هر حال اگر به نظریه ترقی جای اعتراض هم باشد، سخنان روسو نمی تواند فکر ترقی را نفی کند. هر در نیز در نقدی که از نظریه ترقی کرد معتقد بود که دوران جدید نسبت به دوران گذشته قرون وسطی اروپا عقب مانده است. البته آنجا که صحبت از تمام عالم انسانیت است هر در ترقی را انکار نمی کند اما آن را به مشیت الهی و تربیت ربانی منسوب می دارد. در این باره بین هر در و کانت مشاجراتی صورت گرفت. در اندیشه کانت مسأله ترقی به این وجه بیان می شد که حوادث تاریخ از طریق تأمین ترقی، آنچه را برای نوع انسان غایت محسوب است تحقق می بخشد و زندگی و تاریخ انسان در جهت نظم قاعده ای سیر می کند. به عقیده کانت هدف این ترقی آزادی است، اما آزادی وحشی که به آزادی دیگران تجاوز کند، بلکه آزادی انسان تربیت یافته که قانون آن را تضمین و حمایت می کند.

تاریخ نوع انسان در نظر کانت عبارت است از تحقق تدریجی یک طرح پنهانی طبیعت که با ایجاد حکومت قانونی جهانی هم روابط دولتها را و هم روابط افراد را با دولتها تحت ضابطه می آورد.

اما قول کانت که تاریخ را عبارت می دید از ترقی و توسعه آزادی در نزد فلاسفه ایدئالیست بعد از کانت منشأ افکار تازه خاصه در نزد هگل شد. نزد هگل وجود عبارت است از گسترش یافتن آنچه وی در فلسفه خویش آن را «ایده» یعنی واقعیت متحرک می خواند، یعنی تصور یا مثال. این ایده فقط وقتی تمام واقعیت خود را احراز می کند که فعلیت و گسترش بیابد و این تحقق و گسترش «ایده» هم در مکان و هم در زمان صورت می گیرد. وقتی ایده در مکان گسترش پیدا کند طبیعت می شود و چون در زمان گسترش بیابد روح می شود. تاریخ یعنی آنچه وی «تاریخ جهانی» می خواند نیز عبارت است از گسترش یافتن روح در زمان و چون جوهر روح عبارت است از آزادی. پس تاریخ چیزی جز گسترش و پیشرفت خود آگاهی در آزادی نیست و تمام دستگاه فلسفی هگل بر این سه پایه ایده، طبیعت و روح است.

«افراد آفرینشگر» و «اقلیت های آفرینشگر» صحبت می کند. البته فکر قهرمان و قهرمان پرستی در تاریخ نباید قاهر و مستولی تلقی شود ولی می توان نقش شخصیت ها را در ایجاد فرصت ها یا در اغتنام فرصت ها تصدیق کرد. آنچه محقق است این است که همیشه بین افراد و جامعه، تأثیر متقابل هست و سر «تحرك» جوامع نیز همین تأثیرهای متقابل است. اما مسأله تحرك که اروپا در قرن هیجدهم از آن به تعبیر به ترقی می کرد و در پایان قرن نوزدهم آن را به نام تکامل تدریجی می خواند اصل این اندیشه در اروپا سابقه آن به قبل از عهد رنسانس می رسد حتی بوسوئه هم به ترقی انسانیت قایل بود، اما آن را حاصل تربیت روحانی و ناشی از مشیت الهی می دید. اما فردی بنام کندورسه این ترقی را نتیجه کمال جوئی و کمال پذیری انسان می دانست که در قلمرو فرهنگ و اخلاق نیز مثل قلمرو علم تحقق می یافت.

در واقع این نظریه ترقی که روشنگران و فیلسوفان عهد دائره المعارف در اروپا مروج و مدافع آن بودند در اصل فقط یک نوع توجیه از تاریخ اروپا بود و کسانی که حتی در قرن شانزدهم میلادی از این ترقی دم می زدند نظر به ترقی نسبی اروپای غ ربی در قیاس با دوران قرون وسطی و عهد فرهنگ یونان و رم داشتند.

اما به نظر می رسد که این پیشرفت و ترقی بیشتر در علوم و فنون و تسلط بیشتر انسان بر طبیعت صورت گرفته است و لااقل در آنچه به حیات اخلاقی مربوط است قبول این اندیشه اشکال دارد. بدینگونه فلاسفه دائره المعارف که در علوم طبیعی، عصر خویش را عصر ترقی می دیدند عقاید عامه را مشمول حکم ترقی نمی شمردند.

زان ژاک روسو متفکر و نویسنده معروف این تصور ترقی را که فلاسفه دائره المعارف به علوم و صنایع بشری مربوط می شمردند به کلی نفی کرد. وی کوشید نشان دهد که این پیشرفت علوم زیانش بیشتر از سود بوده است. وی توسعه و تکامل علوم و فنون را خود مایه رواج معایب نفسانی همچون تن آسایی، تجمل پرستی و خوشامدگویی شمرد. در تعلیم روسو بازگشت به طبیعت، گریز از قیود و



## تصور ایجاد برترین شهر همیشه رؤیای دلنوازی است که تعدادی از اندیشه‌وران جهان را مجذوب کرده است.

فکر بازگشت ادوار چنان با واقعیات تاریخ بیگانه به نظر می‌آید که حکما و مورخان جز در ادوار انحطاط و سقوط جامعه به آن توجه نکرده‌اند.

### ۱۱. افق‌های ناکجا آباد<sup>۱۲</sup>

تصور ایجاد برترین شهر همیشه رؤیای دلنوازی است که تعدادی از اندیشه‌وران جهان را مجذوب می‌داشته است. مدینه فاضله که نیل بدان کمال مطلوب سیر تاریخ است درست است که تمام صورتهای بیان شده آن با کمال آن صورت فاصله بسیار دارد و تحقق آن صورت نگرفته است، اما طرح اینگونه بناها اگر خود قابل اجرا نباشد این فایده را دارد که پاره‌ای معایب جوامع موجود را روشن تر می‌سازد و برای اصلاح و بهبود آنها شوق و همت انسانی را تحریک می‌کند و بدینگونه تصور جامعه فاضله از نوع فرضی است که گاه در علم می‌کنند و از آن معیاری برای جواب صحیح مسائل می‌یابند.

در بین قدیمی‌ترین متفکران در زمینه مدینه فاضله نام افلاطون می‌آید. در حقیقت وقتی صحبت از مدینه فاضله در میان می‌آید طرح افلاطون در کتاب «جمهور» بیش از هر طرح دیگر در خور دقت به نظر می‌آید و این نه فقط از آن روست که مدینه فاضله افلاطون هنوز جامع‌ترین طرح یک مدینه خیالی از دنیای باستانی است بلکه مخصوصاً از آن جهت است که در سرتاسر تاریخ فلسفه بیشتر آنچه متفکران نام آورد رباب اخلاق و سیاست گفته‌اند به نحوی تحت تأثیر افلاطون است.

از قدما نه فقط فارابی از آن متأرست بلکه ابوالحسن عامری نیز در «السعادة والاسعاده» عباراتی از آن نقل می‌کند، چنانچه در عهد رنسانس اروپا هم توماس مور و کامپانلا و فرنسیس بیکن که همه طراحان بنای مدینه فاضله بوده‌اند از آن بهره یافته‌اند و این تأثیر افلاطون را تا قرون جدید نیز در افکار فلاسفه اروپا می‌توان دنبال کرد. بی هیچ شک یک عامل ذهنی که از عهد افلاطون تا به امروز همواره شوق و تهور انسانیت را برای نیل به افقهای روشن به جنبش درآورده است همین تصور خیال‌انگیز مدینه فاضله بوده است و هر چند سیر تاریخ از آغاز

هگل نیز مثل هردر، به این نتیجه می‌رسد که غایت و هدف از سیر تاریخ تحقق آن امری است که خداوند برای عالم در نظر دارد و سیر تاریخ هدف‌های کلی و غیر فردی را دنبال می‌نماید و برای آنکه منافع و علایق فردی و شخصی با هدف‌های عام و کلی سازگار شود وجود دولت ضرورت می‌یابد. امر دیگری که به عقیده هگل در ایجاد سازگاری بین این دو عامل تأثیر دارد اشتخاص فوق‌العاده، افراد متعلق به تاریخ مثل قیصر و امثال اوست.

اینکه تأثیر هگل در مورخان بعد از عهد او محدود بوده است شاید تا حدی بدان سبب بود که فلسفه تاریخ او بر تاریخ واقعی کمتر تکیه داشت، اما جالب‌ترین نتیجه‌ای که از تعلیم هگل خصوصاً از منطق او حاصل شده است عبارت از مکتب مادی کارل مارکس است.

تعلیم مارکس مادی‌ترین توجیه فکر ترقی را عرضه می‌نمود و ماده‌گرایی تاریخی خوانده می‌شود. مارکس سیر تاریخ را مبنی بر احوال اقتصادی می‌شمرد و حوادث تساریخ را به وسیله فرضیه کشمکش طبقات توجیه می‌نمود. وی معتقد بود که تمام پدیده‌های اجتماعی و انسانی را می‌باید به مثابه فرآورده ضروری و اجتناب‌ناپذیر سیر و جریان تاریخ تلقی کرد و با تکیه بر آنچه جبر تاریخ نام دارد دگرگونیهای جامعه را از طریق عقل می‌توان پیشگویی کرد.

لیکن چیزی که پشتوانه بالنسبه مطمئن علمی برای این اندیشه فراهم آورد، عبارت از نظریه تکامل تدریجی بود که اساس این نظریه به وسیله داروین نهاده شد. به موجب این نظریه انواع جانداران اوصاف و مشخصات فعلی خود را تدریجاً و در طول زمان بدست آورده‌اند. در یک زمان این اندیشه بقدری مقبول افتاد که در روان‌شناسی، تربیت، اخلاق، ادیان و شناخت جامعه نیز جاری گشت ولی کم‌کم آن مقبولیت عامه خود را از دست داد.

تصور دیگری نیز که از تحول است رجعت و تحول دوری است. نیچه به این نظریه معتقد است، اما سابقه فکر، به تعلیم زرتشت و بلکه مخصوصاً به تعلیم هندوان می‌رسد. در نزد اسپینگلر نیز سیر تاریخ ادواری است.

تاکنون هرگز ترقی انسانیت را یکسره در امتداد خطی مستقیم نشان نداده است تمام قراین نشان می‌دهد که با وجد راههای پرپیچ و خم که باقی است نیل به سعادت و عدالت تا آنجا که واقعیات کیهانی و انسانی اقتضا دارد سرانجام برای انسان در یک مدینه تحقق یافتنی است. البته در اهمیت نقشی که این طرحهای آرمانی در ایجاد مدینه فاضله آینده دارد مبالغه نباید کرد، حتی به این نکته هم باید اذعان داشت که مبنای جامعه نه بر آرمان بلکه بر روی سرشت است. مع‌هذا آرمان انسانی نیز ناشی از سرشت انسان است و مورخ که می‌تواند درباره انسانیت داوری نماید باید نقش آرمان انسان را نیز به حساب بیاورد.

## ۱۲. کارنامه تاریخ<sup>۱۳</sup>

تاریخ بی‌آنکه در یک حرکت دورانی بسته، محصور بماند یا یک خط مستقیم یکنواخت را طی کند، پیچ و خمها دارد و فراز و نشیبها که در عین حال تصویری که از سیر آن حاصل می‌شود تصور استمرار و تداوم است نه تصور توقف و انقطاع.

به علاوه توجه به آینده در تمام اعصار گذشته و حال بوده و نیز بر مبنای فرضیه‌هایی است که ارتباط با هدف تاریخ دارند. مسأله مهم، ظاهراً موضوع برخورد انسان با تاریخ است. طرز معیشت، طرز فکر و میزان پیشرفت در این برخورد علل عمده‌ای است. از وقتی که انسان طبیعت را نه به چشم پدیده‌ای قاهر بلکه به عنوان پدیده‌ای رام شدنی تلقی کرد برخورد وی با تاریخ به صورت تازه‌ای به صورت آزادی در جستجوی آینده درآمده است.

با اینهمه انسان امروز که چشم به آینده دارد وقتی به گذشته می‌نگرد حق دارد با خود بیندیشد که از آنهمه رنج، از آنهمه حوادث و از آنهمه تجربه امروز چه بهره‌ای می‌توان برد و آیا از تاریخ چیزی می‌توان آموخت.

اکنون تاریخ انسان به دوره تازه‌ای قدم نهاده است که دیگر به هیچوجه تاریخ قومی و محلی نیست. تاریخ انسانی و جهانی است و در دوره ما تاریخ تقریباً خاطره‌ای است که انسان نه فقط به آن شعور دارد، بلکه بدان زنده نیز هست. به قول کارل یاسپرس منبعی است که انسان نه تنها از آن معرفت و شناخت حاصل می‌کند بلکه حیات خود را نیز از آن بدست می‌آورد. با چنین طرز تاریخ‌نگری آنچه انسان امروز از تاریخ می‌تواند بیاموزد شناخت خویش و شناخت معنی حیات خویش است و البته نمی‌توان حیات انسان بالغ را که انسان فرداست از روی کودک نواخته که انسان دیروز و امروز است کاملاً قیاس کرد.

پی‌نوشت:

۱. عبدالحسین زرین‌کوب، تاریخ در ترازو، خلاصه فصل اول، ص ۹ الی ۲۶.
۲. همان، فصل دوم، ص ۲۷ الی ۵۱.
۳. منظور از مراجع قدرت‌های سیاسی، عُرفی، دینی و رسوم است.
۴. عبدالحسین زرین‌کوب، تاریخ در ترازو، ص ۵۲ الی ۷۵.
۵. همان، ص ۸۹-۷۶.
۶. همان، ص ۱۰۷-۹۰.
۷. همان، ص ۱۱۹-۱۰۷.
۸. همان، ص ۱۳۷-۱۱۹.
۹. همان، ص ۱۶۸-۱۳۸.
۱۰. همان، ص ۱۹۷-۱۶۸.
۱۱. همان، ص ۲۳۱-۱۹۸.
۱۲. همان، ص ۲۵۶-۲۳۲.
۱۳. همان، ص ۲۷۴-۲۵۷.

